

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤلفه جامعه گرایی

چکیده

یکی از موضوعات بنیادی در مسائل مربوط به مدیریت، عنوان جامعه شناسی است. در نظریات جهانی عمدتاً دو نظریه جامعه شناسی از سایر نظریات بیشتر مطرح میباشند. نظریه لیبرال دمکرات یا همان فردگرایی افراطی و نظریه سوسیالیستی که همان جامعه گرایی افراطی است. اما اسلام دارای دیدگاه ویژه خود میباشد که هم نقاط مثبت هر دو نظریه را در بر میگیرد و هم نقاط ضعف آنها را تصحیح و هدایت می نماید و اساساً منطبق بر طبیعت مادیت و معنویت انسان تدوین گردیده است.

در این قسمت مؤلفه جامعه گرایی در ذیل عنوان جامعه شناسی اسلام با تکیه بر شواهد قرآنی و تفسیر تسنیم در قالب یک مقاله مروری ترویجی تالیف گردیده است.

کلید واژه ها :

جامعه، اجتماع، فرد گرایی، سرمایه اجتماعی

مؤلفه جامعه گرایی در اسلام

در اسلام جامعه نیز مانند فرد دارای هدف، مسئولیت، عقاب، عذاب، تشویق و تعزیر است و هر فرد بعلاوه برآنکه بایستی وظائف و تکالیف خود را انجام دهد به جامعه خویش نیز توجه داشته باشد و خود را شریک و موثر بداند. و در این راستا دچار هیچگونه افراط و تفریط نگردد.

در زیر مثالها و شواهدی از آیات قرآن در این راستا با یاری جوئی از تفسیر پر بار تسنیم آورده شد است.

امام حسن مجتبی (ع) به جامعه کمک کرد. دهها نیازمند بودند به اینها داد. اگر گاهی تمام اموالش را تقسیم کرد، این چون در متن صراط است افراط و تفریط ندارد. آن «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»، برای یک بخش است «خیر الامور اکثرها و أوفرها و اشدها» برای کسی

است که در خود صراط مستقیم است. آن وقت به وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید که تو الگو هستی دیگران باید به تو مراجعه کنند، این ﴿لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾، برهانش هم این است: ﴿فَتَفْعَدَ مَلُومًا مَّخْسُورًا﴾، [21] کذا و کذا.

غرض این است که سفاهت، عقل، درایت، فقاقت، «ما هو»؟ «العاقل من هو»؟ «الفقیه من هو»؟ اینها را مثل دو تا چهار تا قرآن کریم مشخص کرده است. فرمود اصل حیات که بین میلاد و مرگ نیست؛ کارها هم به دست دیگری است و دیگری یعنی ذات اقدس الهی خزائن سماوات و ارض به دست اوست و اگر شما در راه او کمک کردید، او همان آن جایش را پر می کند؛ منتها بعد شما می فهمید. این از لطایف بیانات نورانی امام جواد(سلام الله علیه) است که اگر یقین داشته باشید که انفاقی که کردید مثل آن است که یک سطل آب از رودخانه گرفتید، نه یک سنگ از جایی گرفتید تا جایش پر بشود طول بکشد. ببینید این فقاقتها خیلی فرق می کند، اینها جزء خردمندان جامعه بودند. مگر بانکدارها جزء تحصیل کرده های عالی رتبه نظام نیستند؟ مگر قرآن آدرس صحیح به اینها نمی دهد که اینها محبظ هستند؟ همین ها را می گوید. ما که گذشته و آینده نداریم! به همین ها می گوید: ﴿لَا يَفُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ﴾. حالا حمایت از کالای داخلی است، مردم هم می خوانند تولید کنند، با کدام سرمایه؟ با کدام وام؟ با بیست درصد؟ اینکه نمی شود. فرمود این کار دیوانگی است. مثل اینکه کسی مؤسسه ای داشته باشد کلیه خریدی کند، کلیه فروشی کند، سود هم ببرد. این که کار نشد. خدا فرمود ما مهلت می دهیم مهلت می دهیم بعد سخت می گیریم: ﴿فَاعْتَبِهِمْ نِفَاقًا فِي فُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ﴾، [22] فرمود بعد ما اینها را گرفتار نفاق که نفاق می دانید بدتر از کفر است. گرفتار آن عقیده انحرافی می کنیم حالا هر چه دست و پا می زنند نمی توانند نجات پیدا کنند. این در سوره مبارکه «توبه» است. فرمود: ﴿فَاعْتَبِهِمْ﴾، «أعقبهم»؛ یعنی عقوبت کرده، عقاب داده. عقاب را عقاب می گویند چون در عقب عمل سیئه است. این پرنده بی رحم کرکس را که می گویند عقاب، یعنی رها نمی کند، دنبال یک صید بیچاره رفته، تا خفه اش نکرده رها نمی کند. مرتب تعقیب می کند، مدام تعقیب می کند، مرتب تعقیب می کند، تا خفه اش کند، این را می گویند عقاب. اصلاً عقاب را که گفتند عقاب، برای اینکه عقب کار است. ﴿فَاعْتَبِهِمْ نِفَاقًا فِي فُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ﴾، این می شود سفاهت، که خدا - إن شاء الله - همه ما را از سفاهت نجات بدهد. قسمت ۳/ منافقون/ تسنیم

﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ به چه معناست؟ این نه به آن معناست که شما کاری به دیگران نداشته باشید چون اصلاً اساس دین بر محور: ﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [32] است این اساس دین است این از آن بهترین شاخصه های دین است که خدای سبحان به رسولش(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من و پیروانم مردم را با برهان و بینایی به دین دعوت می کنیم؛ این شاخصه دین

است، این نه تغییرپذیر است، نه تخصیص‌پذیر است، نه نقص‌پذیر است و مانند آن. لسان آن آبی از این امور است؛ ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ﴾، این اصل کلی، این اصل کلی با سایر آیات امر به معروف و نهی از منکر تشریح شد: ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [33] شارح این است، ﴿الْأَيُّمُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [34] شارح این است، ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [35] شارح این است، ﴿وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ [36] شارح این است و سایر مواردی که ما را به امر به معروف دعوت می‌کند. این متن است که ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ﴾. ما بگویم که این ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ مثلاً مخصص آن است یا مقید آن است یا ناسخ آن است، این چنین نیست. لسان آن کریمه از همه این امور ابا دارد بلکه معنایش آن است که اگر شما ﴿عَلَى بَصِيرَةٍ﴾ بودید و مردم را دعوت کردید و اتمام حجت کردید نیامدند، دیگر ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَةٍ﴾ [37] دیگر به شما آسیب نمی‌رسد. این هم می‌گوید که «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو»، سخنی است باطل برای اینکه اگر دیگران گمراه شدند شما سر راهتان بودید آسیب نمی‌بینید و هم می‌گوید که دیگران را هدایت بکن اگر نشدند خودت را به هلاکت نرسان ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ شما تمام کارهایت را رها بکنی که کسی را به مقصد برسانی این لازم نیست؛ بالأخره رهبری دیگران، هدایت دیگران یک راه متعارف معقولی دارد، آن راه متعارف و معقول را که حکمت است و موعظه حسنه است و جدال احسن است طی کن از آن به بعد ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ این اهتدای شما فرع بر آن است که به ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ﴾ عمل شده باشد. اگر کسی در اوایل راه است همان محیط خانوادگی‌اش را با ﴿وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ باید عمل کند، اگر در اواسط راه است در حد بیشتر، در اواخر راه است، در حد وسیع‌تر. این ﴿إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ یعنی «إِذَا عَمَلْتُمْ بِمَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ آيَاتُ التَّحِيَّةِ وَالنَّشَاءِ» اهتدای شما به این است که ﴿عَلَى بَصِيرَةٍ﴾ دعوت بکنی. قسمت ۱۸ / حشر/ تسنیم

: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾، گرچه هر کسی موظف است به محاسبه، اما چون مؤمنین از این محاسبه برخوردار هستند، خطاب به اهل ایمان است، و گرنه در حقیقت مخاطب کل مردم هستند، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ مخاطب است، نه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ چه اینکه همه مؤمنین هم موقف به امثال این وظیفه نیستند، همان‌طوری که همه مردم مکلف هستند؛ ولی مؤمنین موقف هستند نه همه مردم، همه مؤمنین هم موقف نیستند، ممکن است بسیاری از افراد با ایمان باشند و ممکن است بسیاری از افراد با ایمان، با تقوا باشند؛ اما آن که اهل معرفت نفس است، آن که اهل مراقبه است، آن که اهل محاسبه است، در بین مردان با ایمان با تقوا بسیار کم است؛ لذا مؤمنین را با جمع یاد کرد، فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾، دعوت به تقوا را با جمع یاد کرد، فرمود: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾؛ اما سخن از مراقبه و محاسبه و امثال آن که به میان

می‌رسد به عنوان نکره، آن هم در جمله اثبات، نه در جمله نفی ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾؛ یعنی در بین شما به هر حال کسانی باشند که اهل مراقبت هستند، چرا این‌طور یاد می‌کند؟ نمی‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و انظروا ما قدمتم لأنفسکم»، این نه برای آن است که مراقبت و محاسبت مخصوص یک گروه است، مخصوص کسی نیست، هر انسانی مکلف است؛ اما آن که اهل مراقبت است، در هزارها نفر یک چند نفری بیش نیستند، آن که اهل محاسبت است، در هزارها نفر چند نفری بیش نیستند، نکته نکره آوردن و التفات از خطاب به غیبت هم همین است، و گرنه حکم آن است؛ یعنی «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و انظروا ما قدمتم لأنفسکم»، این موجه کلیه است نه موجه جزئیه؛ اما آن که راهی این راه است، در هر هزار نفر یک چند نفری بیش نیست؛ لذا می‌فرماید: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾، حالا وقتی اصل آیه تبیین شد، معلوم می‌شود که چرا التفات از خطاب به غیبت است، چرا التفات از موجه کلیه به قضیه مُهمله و موجه جزئیه است، این نه برای آن است که حکم مخصوص بعضی‌هاست؛ بلکه برای آن است که بعضی‌ها به این حکم عمل می‌کنند؛ نظیر ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾، [1] که حکم ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ [2] است؛ اما اهل تقوا بهره می‌برد، و گرنه قرآن فرمود: ﴿شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾، [3] چون متعمان گروه باتقوا هستند، فرمود: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾، اینجا هم اهل مراقبت و اهل محاسبت، چون بسیار کم هستند، فرمود: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ﴾؛ مثل اینکه به ما بفرماید در بین شما به هر حال چند نفری اهل حساب باشند، حالا ببینیم که آیا در ما چند نفر اهل حساب پیدا می‌شود یا آن هم پیدا نمی‌شود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، برای اینکه معلوم بشود حکم، موجه کلیه است مخصوص به احدی نیست، همه مکلف به ایمان هستند، همه مأمور به تقوا هستند، همه مأمور به مراقبت هستند، همه مأمور به محاسبت هستند، قبل و بعد این مراقبه و محاسبه را با موجه کلیه یاد می‌کنند؛ مثل اینکه در صدر که امر است، می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾ بعد هم می‌فرماید: ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ﴾، چون خطاب به همه است، دلیل هم عام است: ﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، آن نهی بعدی هم به عنوان سالبه کلیه آن هم عام است: ﴿وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾، پس این موجه جزئیه که در وسط دوتا قضیه کلیه قرار گرفت، این نه برای آن است که بعضی‌ها مکلف به اهل حساب شدن هستند؛ بلکه اهل حساب کم هستند: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾، گفته شد که این تنوین «نفس» برای استقلال است؛ یعنی هر کسی مستقلاً ببیند چه کرده است، کار خود را بررسی کند و تنوین قبل هم تنوین تعظیم و تفضیم است که فردا، یک وقت انسان می‌گوید فردا، یعنی فردا روز عظیم است، حالا معلوم نیست قیامت که فرداست، الآن نسبت به قیامت شب است؛ مثل اینکه انسان در شب می‌گوید فردا که حساب دنیا و قیامت حساب لیل و نهار است که انسان در شب می‌گوید فردا یا حساب دنیا و قیامت حساب امروز و فرداست که امروز می‌گوید فردا، آنها که اهل دل هستند، دنیا را به منزله لیل می‌دانند و قیامت را فردای

شب می‌دانند نه فردای امروز، هم نزدیک می‌دانند و هم اینکه دنیا را تاریک می‌بینند، بر اساس این دو نکته برای آنها قیامت فردای امشب است نه فردای امروز، دیگران دنیا را امروز می‌دانند و قیامت را فردا، به هر حال قیامت نزدیک است، چون نزدیک است، خدای سبحان از او به فردا یاد کرده است، از گذشته دور که آثار آن هم اکنون حاضر است، قرآن تعبیر به دیروز می‌کند، می‌فرماید: ﴿كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ﴾، [4] «آمس»؛ یعنی دیروز در حالی که جریان عاد و ثمود و امثال آن قرن‌ها گذشت؛ مثل اینکه دیروز بوده است با اینکه قرن‌ها سپری شد، قیامت هم ممکن است قرن‌ها طول بکشد؛ اما چون محقق الوقوع است و از جان ما جدا نیست، تعبیر به فردا می‌کند، می‌فرماید: ﴿مَا قَدَّمْتَ لَغَدٍ﴾ و جامع آن این است که ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَ تَرَاهُ قَرِيبًا﴾، [5] آنها قیامت را دور می‌پندارند و ما نزدیک می‌بینیم. خدا با زبان خود با ما سخن می‌گوید. چون نزدیک است از نزدیک به فردا یاد می‌شود، گرچه این ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ به قرینه سیاق و شواهد عقلی که حاف این سیاق است، از آن مواردی است که نکره در سیاق نفی موجب عموم است؛ اما سر تعبیر کردن آن است که عرض شد، نکره در سیاق نفی لفظاً مفید عموم است؛ اما نکره در سیاق اثبات لفظاً مفید عموم نیست، مگر شواهد عقلی دلالت کند. اینجا از مواردی است که سیاق و شواهد عقلی دلالت می‌کند که این نکره در سیاق اثبات دلالت بر عموم می‌کند؛ نظیر ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴾، [6] این آیه ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ﴾، چنین نیست که بعضی‌ها می‌فهمند و بعضی‌ها نمی‌فهمند، آن موجب و آن نکره در سیاق اثبات به قرینه سیاق دلالت بر عموم می‌کند؛ یعنی «علمت کل نفس ما قدمت و أخرت» چنین نیست که مفید ایجاب کلی نباشد، پس نکره در سیاق نفی اگر مفید عموم شد لفظاً، در سیاق اثبات بر اساس شواهد سیاق عقلی مفید عموم می‌شود؛ مثل ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴾. قسمت ۱۵ / حشر/تسنیم

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾، فرمود آن قدر این وحی برای ذات اقدس الهی مهم است که بالا و پایین، این اطراف چهار گانه‌اش پُر از نگاهبان است. «رصد»؛ یعنی نگاهبان. ﴿مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ﴾، بالا و پایین، پُر از فرشتگان امن هستند که احدی راه پیدا نکند. چرا؟ برای اینکه ذات اقدس الهی می‌خواهد ثابت کند که این وحی همان طوری که فرمود به دست مردم رسید. نه اینکه وحی تا لبان مطهر پیغمبر معصوم است، خیر! وحی تا گوش مردم، تا جامعه معصوم است. از آن به بعد یا قبول یا نکول. آن وحی‌ای که به گوش ما رسید، همان است که خدا فرمود. تا به گوش جامعه نرسد، خدا رها نمی‌کند. از آن به بعد قبول و نکول به دست خود ماست: ﴿فَلِ الْحَقِّ﴾، ﴿مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ﴾، ﴿مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾؛ [27] اما همان که خدا گفت، همان به گوش جامعه می‌رسد؛ البته ممکن است زید نخواهد بشنود، عمرو نخواهد بشنود، بکر نخواهد بشنود؛ ولی به سطح جامعه رسیده است. همان را که خدا فرمود فرشته‌ها

آوردند، همان را که فرشته‌ها آوردند، پیغمبر گرفت. همان را که پیغمبر گرفت، به جامعه گفت، همان که حرف خداست به جامعه رسید. حالا بعضی می‌پذیرند، بعضی نمی‌پذیرند. حالا ممکن است زید قبول بکند، عمرو قبول نکند؛ ولی به جامعه رسیده است. قسمت ۲ / جن / تسنیم

فرمود: ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ که می‌خواهد جامعه را، جامعه رشید کند و از سفه آنها را نجات بدهد. ما ایمان آوردیم: ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ قَامَتَا بِهِ﴾، وجود مبارک حضرت می‌فرماید عده‌ای از جن‌ها آمدند مجلس درس من، این چند مطلب را بررسی کردند که این قرآن است، یک؛ این شگفت‌انگیز است، دو؛ این به رشد یک جامعه دعوت می‌کند که مجموع عقل و عدل است، این سه؛ آنها اینها را بررسی کردند بعد از بررسی و ارزیابی علمی گفتند که ما ایمان آوردیم و دیگر به پروردگار خود شرک نمی‌ورزیم.

در اینجا ندارد که اینها «من بعد موسی» بودند حالا ممکن است گروهی دیگر بودند: ﴿وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾، چرا؟ برای اینکه این بیاناتی که این صاحب قرآن آورد، این ادله‌ای که او آورد که انسان و این نظام، و این نظام هستی خودساخته نیست، این نظم محیرالعقول ناظمی دارد، آفریدگاری دارد. اینکه از یک قطره آب انسانی ساخته که الآن هزارها سال است می‌خواهند حقیقت این بدن را بفهمند، هنوز بسیاری از مشکلات و مجهولات است که خیلی از بیماری‌ها کشف نشده، خیلی از داروها کشف نشده، این تازه درباره بدن است. ﴿تَفَفَّخْنَا فِيهَا مِنْ رُوْحِنَا﴾ [15] یک حساب دیگری است، این نظم محیرالعقول که صدها دانشگاه و دانشکده زیر مجموعه خود را دارد، اینکه که خودساخته نمی‌تواند باشد. قسمت ۱ / جن / تسنیم

فرمود: ﴿أَغْرِفُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا قَلَمٌ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا﴾ که ثابت شد این نار، نار برزخی است، یک؛ این نار برزخی در دریا هم هست، دو؛ آنجا دیگر لازم نیست سوخت و سوز جنگلی باشد، سه؛ خود انسان گرمی‌گیر، چهار؛ دریا و غیر دریا ندارد، پنج. در بخش‌هایی فرمود این قسمت‌ها را بازگو نکرده، در سوره مبارکه «فرقان» آیه ۳۷ فرمود: ﴿وَاقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرَّسُولَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً﴾؛ اما در آن دریا اینها را سوزانیدیم را ذکر نکرده است؛ اما اینجا می‌فرماید این کار را کردیم و وجود مبارک نوح هم از خدا خواست که بساط اینها جمع بشود، چرا؟ برای اینکه اینها هم «ضارّ لِنَفْسِهِ» بودند هم «مضرّ لغيره» بودند. «ضارّ لِنَفْسِهِ» بودند، برای اینکه: ﴿لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا﴾، «مضرّ غیر» بودند، برای اینکه: ﴿يُضِلُّوا عِبَادَكَ﴾. یک موجودی که هم برای خودش ضرر دارد هم برای دیگری ضرر دارد، این باید ریشه‌کن شود. نوح چنین مطلبی را البته در سوره مبارکه «هود» که قبلاً گذشت، از ذات اقدس الهی دریافت کرد، چون خدای سبحان در سوره مبارکه «هود» آیه ۳۶ فرمود ما به او وحی فرستادیم: ﴿وَإِذْ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ

إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتِيسَ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾، اینها دیگر مسلمان به بار نمی‌آورند؛ لذا وجود مبارک نوح عرض کرد: ﴿لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾.

﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ (۲۶) إِنَّكَ إِن تَذَرْنَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾، که از همان آیه ۳۶ سوره مبارک «هود» استفاده کرد. این «دیار» معمولاً در نفی به کار می‌برند، در اثبات به کار نمی‌برند؛ مثلاً «فی الدار دیارا» یا «هنا دیار» به کار نمی‌برند. در نفی به کار می‌برند، می‌گویند «ما فی المكان دیارا»، دیار یعنی صاحب دار، نازل دار؛ ولی فخر رازی می‌گوید که اصل دیار عربی نیست، معرب است، اصل «دیار» دیوار بود، یک؛ این «واو» تبدیل به «یاء» شد، دو؛ این دوتا «یاء» در یکدیگر ادغام شدند، شده «دیار». این حرفی است که جناب فخر رازی در تفسیر دارد. [25] بنابراین کلمه «دیار» عربی نیست، معرب است. حالا شاید طبق لغت دیگر هم این طور باشد؛ چه اینکه برخی نقل کردند که خیلی‌ها متوجه نمی‌شدند که کلمه دیار چیست تا یک عربی آمده و همین کلمه را به کار برده، معلوم می‌شود که این لغت‌های گوناگون عربی در قرآن کریم آمده است و این دیگر معرب نخواهد بود.

قسمت ۷ / نوح / تسنیم

فرمود که ﴿فَمَنْ يَأْتِكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾، حمد را بر همه ما لازم کرده است. این شکر گفتن تنها چیزی که در قیامت ترازو را پر می‌کند حمد است. انسان اگر در همه امور حامد و شاکر باشد، هیچ محذوری ندارد، نه بی‌راهه می‌رود نه راه کسی را می‌بندد. هیچ وقت کسی را محتاج دیگری نکرده است. این روایت‌ها هم در صحیفه سجادیه خوانده شد. وجود مبارک امام سجاد می‌فرماید این سفاهت است که کسی چشمش به غرب باشد: «طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهٌ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ»، [24] این سفاهت یک ملت است که - خدای ناکرده - چشمش به غرب باشد. اینها ما را به عقل دعوت کردند. قسمت ملک / ۱۴ / تسنیم

در بخش‌هایی از قرآن کریم فرمود شما حواستان جمع باشد، این که می‌گوییم ما شما را می‌آزماییم: ﴿أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾، [29] در برابر حرف خدا عده‌ای هستند که الان شما می‌بینید مرتب از زرق و برق غرب خبر می‌دهند؛ آنها این‌طور راحت هستند، آن‌طور زندگی می‌کنند، آن امکانات دارند. این را در سوره مبارک «مریم» (سلام الله علیها) آیه ۷۳ به بعد فرمود که ما این آیات را می‌فرستیم: ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا آيُ الْقَرِيقِينَ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾، شما مدرسه‌تان بهتر است یا ما؟ شما دانشگاهتان بهتر است یا ما؟ شما پارک‌هایتان بهتر است یا ما؟ شما زندگی‌تان بهتر است یا ما؟ شما اتومبیل‌تان بهتر است یا ما؟ خدا می‌فرماید شما اطاعت می‌کنید یا آنها؟ حق با شماست یا آنها؟ صدق با شماست یا آنها؟ حُسن با شماست یا آنها؟ خیر با شماست یا آنها؟ آنها می‌گویند که کدام یک از

ما مرفه‌تر هستیم؟ این دو طرز فکر است: ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيَا﴾ فرمود اینها یا به اثاثشان می‌بالند یا به چشمگیر بودن زندگی‌شان. در بحث دیروز هم اشاره شد که این اثاث با «ثاء» مثلث، یعنی ابزارخانه. در برابر اساس با «سین» به معنای پایه‌های خانه، ﴿أَمْ مِنْ آسَسٍ﴾ کذا. این اثاث با «ثاء» مثلث یعنی لوازم خانه. آنها می‌گویند اتومبیل شما بهتر است یا نه؟ فرشتان بهتر است یا نه؟ اتاق‌های شما بهتر است یا نه؟ چشمگیرتر است یا نه؟ ﴿رِعْيَا﴾؛ یعنی «رُؤْيَا». زندگی ما بهتر به چشم می‌آید یا زندگی شما؟ پس حرف آنها این است که ﴿هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيَا﴾، حرف قرآن این است که ﴿لِيَلْبَسُوا مِنْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [30] این دو تا راه است.

آن که نذیر الهی است، حرف‌ها را از مراکز دینی یاد می‌گیرد به جامعه می‌رساند، این در قیامت می‌گوید بله، ما شنیدیم که ﴿أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيَا﴾ اساسی ندارد. ﴿أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ اساسی دارد؛ ولی متأسفانه تکذیب کردیم. چرا! ﴿فَلْنَا﴾ در محله ما بود، در کتابخانه‌های ما بود، در دسترس ما بود. ﴿بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ﴾؛ اما ﴿فَكَذَّبْنَا وَفَلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ﴾، شما مرتجع هستید، عقب‌افتاده‌اید، محرومیت دارید و مانند آن. پیشرفت برای دیگری است.

بعد حالا در قیامت این تبهکاران می‌گویند که ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾، همه حرف‌های قرآن کریم بلند و نورانی است! اما این از آن حرف‌های نورانی است که آنها در قیامت می‌گویند ما باید با دلیل نقلی خودمان را قانع می‌کردیم یا دلیل عقلی. یا باید گوش شنوا می‌داشتیم که حرف رهبران الهی را گوش می‌کردیم یا خودمان تعقلی می‌داشتیم که از راه درون می‌فهمیدیم که چه حق است و چه باطل است. اینها «مانعة الخلو» است که جمع را شاید. به هر حال یا دلیل عقلی یا دلیل نقلی، مستحضر هستید که عقل در مقابل دلیل نقلی است نه در مقابل شرع. نباید گفت این مطلب عقلی است یا شرعی! شرع مقابل ندارد. شرع گفته خداست و لا غیر! قانون، قانون خداست و لا غیر! ما قانون عقلی نداریم، حکم عقلی نداریم. عقل کشف می‌کند، نه فرمان بدهد. قانونگذار نیست، مقنن نیست. «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمٌ بِهِ الشَّرْعِ» [31] تام نیست. «كُلُّ مَا حَكَمَ»، «كُلُّ مَا»، نه «كَلِمًا»! که این مرفوع است و مبتدأست. آن «كَلِمًا» حرف است و موصول است. «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمٌ بِهِ النَّقْلِ»، نه «كَلِمًا حکم» که ما بگوییم قانون، قانون عقلی است! عقل چه حقی دارد قانونگذار باشد؟ این قانونی که «العدل حسن»، قبل از اینکه این عقلا به دنیا بیایند، این قانون بود. بعد از مرگ اینها هم این هست. این «العدل حسن»، «الظلم قبیح» کار و قانون الهی است. عقل چراغ است و می‌بیند. عقل کاشف است و نه شارع. مقنن و قانونگذار نیست، قانون‌شناس است. اگر بگوییم «كُلُّ مَا»، نه «كَلِمًا»! «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمٌ بِهِ النَّقْلِ»، درست است. اگر هم گفتیم: «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمٌ بِهِ الشَّرْعِ»، این حکم دوم یعنی قانونگذاری، آن حکم اولی یعنی کشف. و گرنه عقل

یک چراغ است، از سراج کار صراط ساخته نیست. از این چراغ‌ها هیچ ساخته نیست. این چراغ‌ها فقط راه را نشان می‌دهند، کجا در است و کجا دیوار است. عقل می‌فهمد، نه فرمان بدهد، به دلیل اینکه قبل از این عقل که به دنیا بیاید، این قانون بود، بعد از مرگ این شخص عاقل و حکیم هم این قانون سرچایش محفوظ است.

حقوق بشر

یکی از واژه‌هایی که متاسفانه توسط کشور های غربی و استعمار گر مورد تحریف قرار گرفته است حقوق بشر است لذا در این قسمت نمونه‌هایی از نظریه اسلام و قرآن از کتاب تفسیر تسنیم آورده میشود که واقعیت این مفهوم مورد شناخت قرار گیرد.

﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ [19] که الیوم استکبار جهانی حرفش همین است. ببینید حقوق بشر را چه کسی وضع می‌کند؟ حقوق بشر یعنی چه؟ حقوق بشر موادی دارد، یک مبانی دارد که هر کشوری اینها را دارند. مهم‌ترین مبنا برای حقوق آن عدل است؛ یعنی استقلال هست امنیت هست، عدالت هست، آزادی است، محیط زیست هست، عدم دخالت در کشورهای دیگر است، عدم دخالت کشورهای دیگر در آنها هستند، استقلال اقتصادی است، اقتصاد شغلی است، اینها حقوق هستند. کلید همه این مبانی، عدل است. عدل هم معنایش روشن است که همه ما می‌دانیم، عدل یعنی «وَضَعُ كُلَّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ» [20] تا اینجا مشترک بین موحد و ملحد است. تمام فرق از این به بعد است، جای اشیاء کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ موحد می‌گوید جای اشیاء را اشیاء آفرین می‌داند، جای اشخاص را اشخاص آفرین می‌داند و آن خداست. غرب و استکبار می‌گویند جای اشیاء را ما می‌دانیم، جای اشخاص را ما می‌دانیم؛ منتها نمی‌گویند ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾، اینها می‌گویند هر چه از انگور درآمده حلال است چه شیره چه شراب! هر چه از بدن انسان بیرون می‌آید پاک است چه بول چه عرق! این معنایش همان داعیه ربوبیت است. جای اشیاء را چه کسی باید معین کند؟ جای اشخاص را چه کسی باید معین کند؟ عدل چیزی است که همه معنایش را می‌دانند و همه هم خواهان او هستند، تمام تفاوت حقوق بشری که غرب دارد با حقوق بشر اسلامی در منبع یعنی منبع! ما دستمان پر است منبع داریم، آنها منبع ندارند. ما می‌گوییم آنکه عالم را آفرید جای اشیاء و اشخاص را معین می‌کند، آنها می‌گویند جای اشیاء و اشخاص و افعال را خود ما معین می‌کنیم، این همان ربوبیت است. مشکل غرب انکار خداست و داعیه‌خداایی داشتن است، این همان بدلی جعل کردن است؛ منتها حالا نمی‌گویند ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ یا ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾. این بدلی است، بعد از مسئله توحید، نوبت به وحی و نبوت می‌رسد. شما می‌بینید که آمار متنبیان کمتر از

آمار انبیا نیست، این هم بدلی است. هر وقت پیامبری آمده چهار تا متنبی هم در کنارش جعل شده است، این بدلی است. بعد از مرحله نبوت و رسالت، نوبت به خلافت و امامت می‌رسد، هر جا غدیر مطرح شد چهار تا سقیفه هم در کنارش بود، این اختصاصی به این خطر و این غده مربوط به ما نیست، دیگران هم همین را داشتند. این امامت جعلی، خلافت جعلی، سقیفه جعلی در برابر غدیر برای همه بود. بعد از مسئله امامت، نائب امام شدن، علما شدن، هر جا چهار تا عالم ربّانی بود «مشایخ السوء» هم بود، علمای دربار هم بود. مرحله پنجم مسئله ایمان است، اول نزد جامعه ایمان ارزشی نداشت، ولی وقتی مؤمنان عادلانه و عالمانه زندگی کردند، منافقان بدلی جعل کردند، گفتند ما هم مؤمن هستیم. این پنج بخش از بالا تا پایین، پایین تا بالا بخش بدلی جعل کردن است، ربوبیت جعلی، نبوت جعلی، امامت جعلی، عالم بودن جعلی و ایمان جعلی. اصلاً دنیا بازار جعلی است. در این آشفته‌بازار انسان باید خودش را حفظ بکند. در این بیان نورانی حضرت امیر فرمود وضع این است، به هر حال ذات اقدس الهی سرباز دارد، ما هم سربازان او هستیم، همیشه ما در معرض خطر هستیم. اعضا و جوارح هر روز به زبان می‌گویند [21] خواهش می‌کنیم آبروی ما را حفظ بکن! ما همه مشکل داریم تو خودت را کنترل بکنی ما راحت هستیم. مدام به این نیش بزنی به آن نیش بزنی، اینجا دروغ بگویی و آنجا دروغ بگویی، آبروی ما می‌رود، اینها را ما خیال می‌کنیم قصه است! و قلم که «أحد اللسانین» است این هم همین طور است، بنابراین تمام این بخش‌ها را ذات اقدس الهی انجام می‌دهد. قسمت ۱۲/طور/تسنیم

در جریان منزله در مسئله حقوق بشر این طور است که «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» [11] یا «مَنْ أَحْيَا نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» [12] است. اگر کسی بی‌گناهی را بکشد، گویا همه مردم را کشته است. اگر کسی یک نفر را زنده کند، هدایت کند، گویا همه را هدایت کرده است، این تا حدّی گویا است، برای اینکه حقوق بشر یکسان است اگر یک نفر را کسی نجات بدهد از آن جهت که بشر است گویا حق همه بشر را ادا کرده؛ در حدّ گویاست، «مَنْ أَحْيَا نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» یا «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»، این می‌شود حقوق بشر، برای اینکه کسی که یک نفر را دارد بی‌گناه می‌کشد، معلوم می‌شود باکی ندارد. یک نفر را تلاش و کوشش می‌کند که هدایت می‌کند، معلوم می‌شود در صدد رعایت حق بشر است. اما در جریان انبیا، اینها گویا نیست واقعیتهایی است؛ اگر کسی وجود مبارک هود را قبول نکرد، همه انبیا را تکذیب کرد چرا؟ چون هود هیچ حرفی ندارد مگر حرف همه انبیا. صالح هیچ حرفی ندارد مگر حرف همه انبیا، چون حرف همه انبیا یکی است؛ لذا وقتی قرآن کریم قصص انبیا را نقل می‌کند، می‌گوید: ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ [13] است، هر پیامبری که آمده فرموده انبیای قبل من درست گفتند، هیچ پیامبری نیامده - معاذالله - بگوید که فلان پیامبر مثلاً در فلان قسمت درست گفته، در فلان قسمت درست نگفته، همه آنها ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ هستند؛ البته وجود مبارک پیغمبر

اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشته از آن تصدیق، هیمنه هم هست که ﴿وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾ [14] این مخصوص پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است، این «كَانَ» داخل آن نیست. ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ﴾، ﴿كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجَرِ الْمُرْسَلِينَ﴾، این «كَذَّبَ»، «كَذَّبَ» در غالب اینها هست، دیگر «كَانَ» نیست، چون همه انبیا یک حرف آوردند؛ خدا هست با اسما و صفاتش و قیامت هست با آن درجات و درکاتش، وحی و نبوت و رسالت هست با همه خصوصیاتش، این حرف همه انبیاست. اگر کسی پیامبری را تصدیق کرد، حرف همه را تصدیق کرد این هم هست که ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾ [15] این ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾ یعنی در خطوط کلی حرف‌های همه‌شان حق است؛ البته این دو تا آیه را هم می‌پذیریم که ﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ﴾ [16] یک؛ ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [17] دو؛ درجات اینها را، فضیلت اینها را، مراتب اینها را قبول داریم با حفظ این دو آیه می‌گوییم هیچ فرقی بین اینها نیست، این یعنی چه؟ یعنی اینها درباره توحید و وحی و نبوت و دین سخن گفتند، حرف همه آنها حق است. پس ما یک ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾ داریم، که بر اساس این ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾، اگر کسی یک نفر را - معاذ الله - تکذیب کرد، همه را تکذیب کرد و اگر یک نفر را قبول کرد همه را قبول کرد و دیگر ﴿نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكَفِّرُ بَعْضٍ﴾ [18] فرض ندارد، چون حرف همه آنها یکی است. معنای اینکه همه آنها را ما قبول داریم و فرقی بین اینها نیست؛ یعنی «فی اصل الوحی و النبوة و التوحید و المعاد»، وگرنه اینها درجاتی دارند، مراتبی دارند. قسمت ۸/قمر/تسنیم

سوره مبارکه «مدثر» دو جا می‌فرماید این حقوق بشر است این را که بشر عادی نمی‌آورد در همان سوره مبارکه «مدثر» آیه ۳۱ فرمود: ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشْرِ﴾ این حقوق بشر است، ﴿نَذِيرًا لِلْبَشْرِ﴾ [14] این حقوق بشر در سه منطقه در سه بخش به سر می‌برد یک بخش ملّی و محلّی که مخصوص مسلمین است یک بخش منطقه‌ای که مخصوص موحدان است اعم از مسلمان‌ها و مسیحی‌ها و یهودی‌ها و امثال آن که اهل دین‌اند یک بخشی هم بخش بین‌المللی است انسانیت انسان است ولو کافر، در هر سه بخش آیات قرآن کریم نازل شده است. این خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ [15] ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ ﴿ذِكْرٌ لِلْبَشْرِ﴾ همین است فرمود این حقوق بشر است ﴿ذِكْرٌ لِلْبَشْرِ﴾ است. شما می‌گویید ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشْرِ﴾ یعنی این فرد عادی این حرف را زده؟ ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشْرِ﴾ قرآن برای جهانیان نازل شده است. قسمت ۱۰/انسان/تسنیم

ما رهن داریم. حالا گاهی به صورت اسم مفعول، گاهی به صورت صفت مشبّهه است. برخی‌ها اصلاً آزاد نیستند. این بهترین نعمتی است که دین آورده است. آزادی نعمتی نیست که کسی از آن لذت نبرد. هر کسی می‌خواهد در خانه خود راحت باشد، او باید آزاد

باشد. او اگر زبانش آزاد نباشد، هر چه خواست به همسرش بگوید، هر چه همسرش خواست به او بگوید، این زندگی تلخ است. پدر و مادر، زن و شوهر، بستگان و دودمان اینها در خانه هستند باید آزاد باشند. آزادی این است که مواظب زبانشان باشند. ﴿فُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾؛ [7] به هر حال با مسلمان، با کافر، با هر کسی می‌خواهی حرف بزنی با ادب حرف بزنی. مگر نمی‌خواهی راحت باشی؟ چرا برای خودت دردسر درست می‌کنی؟ این نگفت «قولوا للمؤمنین» یا «قولوا للکذا»! ﴿فُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾، همین! نوشتن در روزنامه‌ها، گفتن در سخنرانی‌ها، آدم دو نحوه می‌تواند حرف بزند؛ لذا این حرف می‌شود: ﴿ذِکْرَىٰ لِلْبَشْرِ﴾، ﴿نَذِيرًا لِلْبَشْرِ﴾، این حقوق بشر است. دیگر نگفت با مسلمان‌ها خوب حرف بزنی. گفت با هر کسی می‌خواهی حرف بزنی با ادب حرف بزنی!

یک بیان نورانی از امام (سلام الله علیه) است که فرمود: «وَإِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَخْسِنْ مُجَالَسَتَهُ»، [8] در مسافرت در کشتی، در اتومبیل، در هواپیما، هم‌صندلی شدی با یک غیر مسلمان، ادیبانه سخن بگو، مؤدبانه با او رفتار کن که او جذب شود یا لااقل خودت راحت باشی! «وَإِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَخْسِنْ مُجَالَسَتَهُ»، این ﴿فُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ است، این می‌شود: ﴿ذِکْرَىٰ لِلْبَشْرِ﴾. این می‌شود: ﴿نَذِيرًا لِلْبَشْرِ﴾. حقوق بشر را اینها دارد تعیین می‌کند. ما دشمن خارجی داریم؛ اما؛

گر شود دشمن درونی نیست *** باکی از دشمن برونی نیست [9]

برونی نه استکبار از او کاری ساخته است، نه صهیونیسم. ما مشکل خودمان را حل بکنیم، بیگانه هیچ کاری از او ساخته نیست.

بنابراین آنچه در سوره مبارکه «طور» آمده؛ یعنی آیه ۲۱ که فرمود: ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾، با آنچه در سوره مبارکه «مدثر» است که ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ فرق دارد. این ﴿رَهِينَةٌ﴾ اسم است. آن ﴿رَهِينٌ﴾ وصف است و اگر این وصف بود، این را هم مذکر ذکر می‌کرد، چون در این صفت فعلیل به معنی مفعول مذکر و مؤنث یکسان است. قرآن این است: ﴿إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكَبِيرِ * نَذِيرًا لِلْبَشْرِ﴾، بعد می‌فرماید هر کسی می‌خواهد جلو برود، می‌خواهد دنبال برود، آزاد است. این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) که هنگام ظهر این ماه پُر برکت شعبان خوانده می‌شود؛ «صلوات شعبانیه» همین است. «مقدم»، «مارق»، «متأخر»، «زاهق» است، «لاحق» کسانی که به پای شما هستند، به سعادت رسیدند. «الْمَتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَ الْمَتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»؛ [10] قسمت ۶/مدثر/تسنیم اما اینکه آنها در اتاق فکر نشستند و نتیجه و خروجی آن این بود که - معاذالله - ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشْرِ﴾، ما دو جا این حرف را تکذیب می‌کنیم؛ می‌گوییم این ﴿إِلَّا ذِکْرَىٰ لِلْبَشْرِ﴾، این یک؛ ﴿نَذِيرًا لِلْبَشْرِ﴾، این دو این حقوق بشر است. او می‌گوید حرف یک بشر عادی است،

ما می‌گوییم حقوق بشر است. برای اِنذار بشر است. آگاهی بخشیدن به بشر است. حرف کلی است، حرفی است فطرت‌پذیر و هیچ حرفی نیست که - خدای ناکرده - کسی نقدی بتواند داشته باشد. قسمت ۵/مدثر/تسنیم

﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، هجر جمیل این است که با مردم بودن، اشکالات اینها را حل کردن، در ردای از اینها فاصله گرفتن، در فواصل و فضایل با اینها بودن، هم منطقه ملی و محلی را اداره کردن؛ یعنی حوزه اسلامی، هم منطقه بین‌المللی، یعنی موحدان اعم از مسلمین و مسیحی‌ها و زرتشتی‌ها و یهودی‌ها، دو؛ هم منطقه انسانی یعنی کفار و ملحدان و مشرکان، برای همه برنامه دارد. فرمود این ﴿تَذِیْرًا لِّلْبَشَرِ﴾، [22] ما با بشر کار داریم؛ چه مسلمان، چه مشرک ما برای اینها برنامه داریم. ﴿لِّلْعَالَمِیْنَ تَذِیْرًا﴾، [23] ﴿ذِکْرًا لِّلْبَشَرِ﴾، [24] حقوق بشر یعنی همین. ما در بخش سوم هم برنامه داریم، تو اگر بخواهی در هر سه بخش خلیفه من باشی، باید ببینی من با «الرحمٰن» دارم عالم را اداره می‌کنم. تو هم با عنوان ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ﴾ می‌توانی آینه من باشی، همین! این کار، کار آسانی نیست. این یک سحر می‌خواهد، بیداری می‌خواهد، بار قرآن می‌خواهد، هجر جمیل می‌خواهد، استعانت به صبر می‌خواهد. اینکه فرمود: ﴿وَاسْتَعِیْنُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ﴾، [25] یعنی چه؟ باز هم شما همین را بررسی بکنید، می‌بینید که چیزی غیر از قرآن از در نمی‌آید. صلات که قرآن ممثل است، صبر که دستور نماز است. دستور قرآن کریم است. فرمود اگر یک حادثه‌ای، مشکلی برای شما پیش آمد، خیلی جزع نکنید، با صبر مسئله را حل کنید. این طور نباشد که جزع بکنید، شما می‌توانید بر عالم مسلط شوید. ما اصلاً برای شما مسخر کردیم. اصلاً زمین را برای شما مسخر کردیم، آسمان را برای شما مسخر کردیم. چه هست که برای شما مسخر نکردیم؛ منتها بیکاری ما و تنبلی ما و عدم توجه ما، این سیل‌ها را، ما خانه رود را خراب کردیم، او هم خانه ما خراب کرد. رودخانه یعنی چه؟ رودخانه یعنی خانه رود. اینکه رفتند کنار رود، رود یک بستر می‌خواهد، آن کسی که عمداً یا با بررسی‌های نابجا خانه رود را خراب می‌کند، رود هم خانه ما را خراب می‌کند. این حداقل صد متر جا برای آن است. هیچ یعنی هیچ احدی حق ندارد حریم رودخانه را به هم بزند. وقتی حریم رودخانه را به هم بزند، همه جا را به هم گرفتند یا ویلا ساختند یا پارک ساختند، یا فلان ساختند، کسی که خانه رود را خراب بکند، او هم می‌آید خانه آدم را خراب می‌کند. این ظلم نکرده است، مگر به ما نگفتند حریم رودخانه یعنی حریم رودخانه! برای اوست، اصلاً خانه اوست، ما دلمان می‌خواهد خانه کسی را خراب بکنیم، او نیاید خانه ما را خراب بکند، این که نمی‌شود!

فرمود من جهان را با رحمت دارم اداره می‌کنم. تو اگر خلیفه من هستی، مظهر من هستی، باید با ابوسفیان‌ها بسازی. با عموی خود که ﴿تَبَّتْ یَدَا اَبی لَهَبٍ وَ تَبَّتْ﴾، [26] با او باید بسازی، ساخت. خیلی سخت است. آن طور پاهای مبارک حضرت را مجروح کردند،

آن ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ را، فرمود باید بسازی، برای اینکه تو می‌خواهی مرا نشان بدهی، آینه من باید باشی. من ذره‌ای غضب در عالم ندارم. هیچ! قسمت ۳ / مزمل / تسنیم

فرمود در عین حال که این قرآن حقوق بشر است: ﴿ذِكْرِي لِّلْبَشَرِ﴾ [28] است؛ ولی کسانی که بهره می‌برند متقیان هستند، چه اینکه در سوره مبارکه «بقره» وقتی از نزول قرآن خبر داد، فرمود: ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ [29] است؛ اما آن که بهره می‌برد، ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [30] است. اینجا هم با اینکه فرمود این حقوق بشر است ﴿إِلَّا ذِكْرِي لِّلْبَشَرِ﴾، در سوره «فرقان» فرمود: ﴿لِّلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛ [31] اما آن که بهره می‌برد، متقیان هستند. ﴿وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ﴾؛ ما می‌دانیم در بین شما کسانی هستند که به عمد آیات الهی را دارند تکذیب می‌کنند و همین در روز قیامت باعث حسرت و تحسّر و محدودیت اینهاست.

﴿وَإِنَّهُ لِحَقِّ الْيَقِينِ﴾، مستحضر هستید که قرآن هم «علم الیقین» دارد هم «عین الیقین» دارد هم «حق الیقین». فرمود: ﴿كَأَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾، [32] درباره «عین الیقین» است. مرحوم خواجه مثالی دارد و این آیه هم یک تبیین دقیق‌تری دارد. در جریان مثال یک وقت است که آدم می‌داند «النار حارّة»، این یک علم حصولی است. یک وقت است می‌بیند که آتش دارد چیزی را می‌سوزاند، آن «علم الیقین» است و این «عین الیقین». یک وقت است دستش در آتش افتاده دارد می‌سوزد، این «حق الیقین» است، این دارد می‌بیند و این دیگر می‌یابد. این یک مثال خیلی خیلی ضعیف است برای این مثلث! که ما یک «علم الیقین» داریم، یک «عین الیقین» داریم، یک «حق الیقین». خیلی خیلی کوتاه است این مثال که مرحوم خواجه برای تفهیم یک عده از ضعاف ذکر کرده است؛ اما یک مقدار دیگری هم ذکر کردند که همه ما می‌دانیم که «أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ»، [33] دیگر شکی در آن نداریم. این می‌شود «علم الیقین». حال احتضار که فرا رسید، آدم علایم مرگ را دارد می‌بیند، عزرائیل (سلام الله علیه) آمده، آنها آمدند، کم کم یکی، پس از دیگری آمدند که روح را قبض بکنند، این دیگر «عین الیقین» است. وقتی که وارد آن عالم شد و مُرد، این می‌شود «حق الیقین»؛ یعنی کلّ مرگ را یافت. فرمود اینها «علم الیقین»ی باید داشته باشند، یک «عین الیقین»ی، بعد به «حق الیقین» برسند. آیات قرآنی هم همین‌طور است. ما خیلی تلاش کنیم در مرحله همین علم حصولی و تفسیر مفهومی و اینها هستیم. آنها که مطالبش را مشاهده می‌کنند به «عین الیقین» می‌رسند. آنها که مثل اهل بیت (علیهم السلام) قرآن ناطق هستند، می‌شوند «حق الیقین».

پس نتیجه اینکه یک «علم الیقین» داریم، یک «عین الیقین» داریم، یک «حق الیقین». بهره ما حداکثر «علم الیقین» است - إن شاء الله - اگر کسی توفیقی داشت، حقوقی را مشاهده و حقایقی را مشاهده کرد به «عین الیقین» می‌رسد؛ اما آن سومی که بشود قرآن ناطق، مخصوص آن چهارده نفر است. قسمت ۱۰ / حاقه / تسنیم

«مدثر» ملاحظه فرمودید! این جزء عتائق سور قرآن است یعنی سوره‌های کهن، سوره‌هایی که در اوایل بعثت نازل شد. در همان سوره دو بار سخن از حقوق بشر است یعنی این کتاب برای جهانیان آمده: ﴿تَذِیْرًا لِلْبَشَرِ﴾ [1] ﴿ذِکْرًا لِلْبَشَرِ﴾ [2]

آنجا که می‌گوید «بشر»؛ یعنی یک آدم معمولی این حرف را زده است. در پایان که دارد: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْبَشَرِ﴾؛ یعنی این حقوق بشر است، حرف بشر است، برای جوامع بشری است؛ چه در ملی و محلی که مربوط به مسلمین است، چه در منطقه‌ای که مربوط به مسلمین و موحدان، مثل اهل کتاب، یهودی و مسیحی و اینها است، چه در سطح بین‌الملل که بخش سوم است؛ اعم از مسلمین و مسیحی‌ها و یهودی‌ها و زرتشتی‌ها و ملحدان و مشرکان عالم. در سه بخش قرآن برنامه خود را به جهان اعلام کرد، بعد فرمود: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْبَشَرِ﴾ این حقوق بشر است. حالا بر فرض کسی مسلمان نبود، موحد نبود، نباید بی‌راهه برود و نباید راه کسی را ببندد. این حقوق بشر است. در آن قسمت‌هایی هم که قرآن کریم دستوری به مشرکین می‌دهد، این است. بارها عرض شد که یک سلسله دستورهای مخصوص نماز است که گرچه همه مکلف هستند؛ اما به مسلمین می‌گوید نماز این‌طور است، روزه این‌طور است، مثلاً! یک بخش مربوط به موحدان است که اعم از مسلمین و یهودیان و اینهاست که با موحدان سروکار دارد. یک بخش هم مربوط به بشر است.

فرمود آنچه مربوط به بشر این است: ﴿لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ﴾ [17] این بخش سوم یعنی بخش سوم؛ امور بین‌المللی است؛ یعنی چه مسلمان، چه کافر، چه مشرک، چه کمونیست، حق کسی را ضایع نکنید. ما نه کلمه‌ای بالاتر از «شیء» داریم، چون جزء مهم مفاهیم است و این شیء به اشیاء جمع بسته شد. فرمود با هر کسی زیر این آسمان معامله می‌کنی، راست معامله بکن! جنس می‌خواهی بفروشی، جنس می‌خواهی بخری، تعهد داری، کم داری، می‌خواهی برای کسی سخنانی کنی، همین‌طور نرو حرف بزنی! می‌خواهی منبر بروی، حتماً باید عالمانه و محققانه قبلاً آیه‌ای یا روایتی، همین‌طور بروی منبر، با کافر این کار را نکن، چون مستمعین هم حق دارند، به هر حال وقت دارند، وقت صرف کردند. همین‌طور؟! دست به قلم می‌کنی، می‌نویسی! دهن باز می‌کنی حرف می‌زنی؟! ﴿لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ﴾، می‌خواهی برای اینها حرف بزنی، وقت اینها را صرف بکنید، چیزی بگو که به درد اینها بخورد. اگر - معاذ الله - کسی

بی مطالعه منبر رفت، بی مطالعه حرف زد، بی مطالعه درس گفت، حالا به عنوان اینکه من این کتاب را چند بار درس گفتم، حفظ هستم، نه خیر! شاید الآن یک مطلب جدیدی باشد، حق هیچ کسی را ضایع نکن! این کاری به مسلمان ندارد، این کاری به کافر ندارد، همه «الناس»، شامل جهانی است، شمول جهانی دارد، هم شیء مخصوصاً اشیاء. فرمود به هیچ کسی دروغ نگو! به هیچ کسی خلاف نگو! این می شود: ﴿ذِكْرِي لَلْبَشَرِ﴾. این می شود حقوق بشر. اگر در سوره «فرقان» دارد: ﴿لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [18] همین است. اگر در همین سوره دارد ﴿إِلَّا ذِكْرِي لَلْبَشَرِ﴾؛ یعنی حقوق بشر است، همین است. قسمت ۴ / مدثر / تسنیم

امت اسلامی

امت یعنی قصد داشته باشد تعبیرات قرآن کریم از امت، امتی است که در امام او مرجعی باشد و این به قصد آن مرجع حرکت کند. «اُمٌّ»؛ یعنی «قَصْدَ». قسمت ۳ / ممتحنه / تسنیم

﴿أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ﴾، دیگر این چنین نیست که اگر به خدا علاقه مندید و به شهر و دیار خودتان هم علاقه مندید، نه! این ﴿إِنْ كُنْتُمْ﴾ حرف آخر است؛ یعنی آن اصل توحید است. آنها هم بالاخره «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»، این است. دفاع از وطن، شهادت می آورد. دفاع از سرزمین شهادت می آورد، دفاع از خانه و زندگی و زن و بچه شهادت می آورد؛ منتها شهادت در راه قرآن و عترت با این شهادت ها فرق می کند و گرنه اگر کسی بیگانه ای حمله کرده به خانه او و او از خودش دفاع کرده و کشته شد، ثواب شهید را دارد؛ منتها آن شهید فقهی نیست که حالا غسل و کفن نخواهد. «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»، [9] «مَنْ قُتِلَ دُونَ عَرْضِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» همین است.

قسمت ۳ / ممتحنه / تسنیم

یک بیان نورانی حضرت امیر دارد، این بیان را وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیهما) در توحید مرحوم صدوق هست که «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ»، [10] این اصل کلی است؛ یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست، خدا تنها موجودی است که هستی او عین ذات اوست، هر چه که هستی او عین ذات او نیست علت می خواهد: «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ»، چه دنیا چه قیامت؛ منتها نظام علی در دنیا وقتی تبدیل به قیامت شد کاملاً فرق می کند. ما الآن باران می خواهیم آب می خواهیم کشاورزی می خواهیم کود می خواهیم تا درخت میوه بدهد؛ اما در قیامت با اراده درخت میوه می دهد، این طور نیست که بی سبب باشد، سبب فرق می کند. فرمود این اسبابی که شما می بینید قیامت که شد ﴿تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾، [11] این اسبابی که می بینید «یوم القیامة»، ﴿فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾، [12] شما

چنین عالمی را در پیش دارید. حالا تلاش و کوشش شما برای این است که بچه‌های خود را تأمین کنید؟ یا تلاش و کوشش ما این است که به این و آن وابسته باشید؟ همه این نسب و سبب برجیده می‌شود، ﴿فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾، یک؛ ﴿تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾، دو. پس با خودت باش! چگونه با خودت باشی؟ به ما فرمود شما کمتر از ملائکه نیستی.

تو فرشته شوی از پی آنک *** برگ توتست به تدریج کندش اطلس [13]

این حکیم سنایی یک قرن قبل از مولوی و اینها بود، اینکه می‌بینید مولوی شعرهای او را نقل می‌کند و شرح می‌کند، مگر مولوی برای هر کسی حساب باز می‌کند؟ این حکیم سنایی می‌گوید شما کمتر از ملائکه نیستید، می‌توانید فرشته بشوید، چرا؟ اینکه روایات فرمودند ملائکه فراش شما هستند، یعنی چه؟ این را هم کلینی نقل کرد، هم صاحب معالم. بین کلینی و صاحب معالم هر محدثی که آمد این احادیث نورانی را نقل کرد که «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لَطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ»، [14] یعنی قبل از اینکه در مسجدی یا مدرسی یا حرمی درس و بحث بشود، سخن از قرآن و عترت باشد، ملائکه می‌آیند آنجا فراشی می‌کنند، این را ائمه فرمودند. این پره‌های زرین فرشته‌ها را که خدا در سوره «فاطر» فرمود: ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرَبَاعَ﴾، این پرها را پهن می‌کند که طلبه‌ها روی آن بنشینند، این یعنی چه؟ پس می‌شود یک انسان بالاتر از ملائکه بشود. حرف سنایی این است که الآن بهترین و گران‌ترین فرش‌های دنیا، پرده‌های دنیا همین ابریشم است. ما از فرش ابریشمی، پرده ابریشمی، پارچه ابریشمی گران‌تر و زیباتر که نداریم. فرمود این ابریشم قبلاً برگ توت بود که می‌انداختند در سطل زباله. وقتی مکتب رفت و استاد دید، می‌شود ابریشم.

تو فرشته شوی از پی آنک *** برگ توتست به تدریج کندش اطلس

اطلس یعنی ابریشم. این وقتی برود مدرس، استاد ببیند، تربیت بشود، می‌شود ابریشم. چرا ما فرشته نشویم؟ اصرار قرآن کریم این است که وطن خوب است، زن و بچه خوب است، اینها خوب است؛ اما اینها مراحل میانی است، اصرار این است که وقتی می‌خواهد جمع‌بندی کند می‌گوید خدا! اگر انسان به آن توحید رسید، همه چیز باز می‌شود. بعد می‌فرماید که درست است زن و بچه خوب است؛ اما زن و بچه در دنیا خوب است، بعد زن و بچه‌ای در کار نیست. وطن خوب است؛ اما مادامی که در دنیا هستید خوب است، آنجا دیگر وطنی در کار نیست، وطن را به همراه خودتان باید ببرید. هم ﴿تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ هست، هم ﴿فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾ هست اینها برای این است که اباذر تربیت کند. درست است که اول فرمود وطن، آب، خاک، دشمن معارض اینهاست، مزاحم اینهاست؛ فرمود اینها حرف‌های

میانی است، حرف‌های برتر این است که وطن با خودت است، نسب با خودت است، سبب با خودت است، می‌توانی تنها زندگی کنی. قسمت ۳/ممتحنه/تسنیم

ابوریحان بیرونی مطالبی دارد که بخشی از آن مطالب زمینه این فکر را فراهم می‌کند، چون خود ابوریحان بیرونی سال‌ها در هند بود، این گله را در همان تحقیق ماللهند دارد، این شخص بزرگوار این سقراط سم نوشید و راه توحید را طی کرد بعد توانست شاگردی مثل افلاطون تربیت کند شاگردی مثل ارسطو تربیت کند، که مهد توحید بود. حرف ابوریحان بیرونی این است که اگر علمای هند مثل علمای یونان پیام ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) را تلقی می‌کردند دیگر هند گرفتار بودا و برهمن نبود و بت‌پرست نمی‌شد. چند سال قبل که علمای هند آمدند ما همین حرف ابوریحان را برای آنها نقل کردیم، این علمای هند گریه کردند که اگر پیشینیان ما پیام ابراهیم را درمی‌یافتند دیگر ما امروز گوساله‌پرست و گاوپرست و موش‌پرست نداشتیم. ما که حالا اتمی را نپذیرفتیم و نمی‌پذیریم؛ اما او یک کشور میلیاردی است، سال‌های سال است که اتمی است، این سالیان سال است که به آسمان‌ها رفته؛ اما وقتی توحید نباشد هنوز هم که هنوز است موش و گوساله معبود اینهاست؛ یعنی ممکن است انسان از نظر فکر اتمی بشود و از نظر متافیزیکی و عقیده‌ای از حیوان پست‌تر باشد. این علمای هند گریه کردند که ای کاش پیام ابراهیم (سلام الله علیه) را علمای سابق ما ادراک می‌کردند تلقی می‌کردند و در هند منتشر می‌کردند که ما امروز دیگر موش‌پرست نداشتیم. خدا این کاشف الغطاء را با انبیا محشور کند! ما قبل از انقلاب یک عده بدخیمی در دل ما بود، برای اسلام؛ می‌گفتیم این دین نمی‌ماند، چرا؟ درد داشتیم اصلاً، چرا؟ گفتیم با پیشرفت این علم که هر روز اینها دارند می‌روند مثل ترمینال، در آسمان دارند می‌روند و می‌آیند. با پیشرفت این صنایع، از زمین به آسمان، مثل قم و تهران شد، ترمینال شد گفتیم با پیشرفت علم، هرگز این دینی که در هند است که موش‌پرستی و امثال آن دارند این نمی‌ماند، اینها میلیاردی‌اند این حرف‌ها برای قبل از انقلاب بود، الآن دنیا مثلثی است که قابل جمع است؛ یعنی ما موحدان هستیم، مسلمان‌ها و مسیحی‌ها و کلیمی‌ها میلیاردی هستیم، کمونیست‌های آن روز اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروری رقمی بودند، چین و امثال آن هم هستند، کمونیست‌ها هم رقمی هستند، هندی‌ها هم رقمی‌اند تقریباً مثلثی است که توازن قدرت است. اگر با پیشرفت علم همین طور باشد، این دین موش‌پرستی نمی‌ماند، این دین گوساله‌پرستی نمی‌ماند، اگر این جمعیت میلیاردی از موش‌پرستی و گوساله‌پرستی دست بردارند، - خدای ناکرده - به طرف توحید نیایند، لنگه آنها سنگین‌تر می‌شود آنها می‌شوند دو برابر، ما می‌شویم یک برابر. امروز یعنی قبل از انقلاب می‌گفتیم ما موحدان یک طرف، کمونیست‌ها هم کشور قوی بودند شما آن نقشه‌ها را اگر قبلاً می‌دیدید بخشی وسیعی از آسیا و بخش

وسیعی از اروپا را همین‌ها داشتند؛ اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، بعد حالا متلاشی شد. موحدان یک طرف، کمونیست‌ها یک طرف، و هند هم یک کشور میلیاردی است. اگر با پیشرفت علم این کشورهای موش‌پرست و گوساله‌پرست بروند به طرف کمونیستی، ما چه کنیم؟ این درد ما بود.

خدا غریق رحمت کند کاشف الغطاء را! گفت این دینی که آمد این اسلامی که آمد این پیغمبری که آمد، عیسی را زنده کرد، موسی را زنده کرد، ابراهیم را زنده کرد و گرنه این تورات و انجیل هم رفته بود، چون آنچه تورات و انجیل فعلی از انبیا نقل می‌کنند این ماندنی نیست که خدا مثلاً با یعقوب کُشتی گرفت یا فلان پیغمبر - معاذالله - شراب خورد، این ماندنی نبود. قرآن آمد تورات را زنده کرد انجیل را زنده کرد، موسی را معرفی کرد، عیسی را معرفی کرد، اینها را تقویت کرد و به برکت انقلاب طوری شد که کمونیستی متلاشی شد. حالا امام چقدر ثواب می‌برد، شهدا چقدر ثواب می‌برند؟ یک خطر جهانی را از ما زدودند. موش‌پرستی هم سر جای خود مانده است. مردم حاضرند موش‌پرست باشند؛ اما حاضر نیستند بگویند کسی نیست در عالم! یعنی موش‌پرستی متلاشی نشد؛ اما کمونیستی متلاشی شد. به هر حال یک جا باید تکیه کنند؛ منتها حرف جناب ابوریحان این است که همان طوری که یونان پیام خلیل حق را دریافت، ای کاش هند هم درمی‌یافت! قسمت ۳/ممتحنه/تسنیم

اسلام دین جهانی

چنانکه گفته شد اسلام دین جهان شمول است و تقسیمات و مرزبندی‌های دیگر در این مکتب در ذیل این مفهوم قرار می‌گیرد. به مثالهایی در این زمینه توجه شود.

این هفت میلیارد بشر حرف سه چهار نفر زنده است. حرف نوح است و ابراهیم است و موسی است و عیسی است و وجود مبارک حضرت. این همه آمدند رفتند حرفی از آنها نمانده است. همین چهار پنج نفرند که حرفی برای گفتن دارند یا مسیحی‌ها هستند که دو میلیارد و اندی هستند یا مسلمان‌ها هستند که نزدیک دو میلیارد هستند، دیگران هم همین طور. ما قبل از انقلاب یک دلشوره عجیبی داشتیم یک نگرانی داشتیم، آن روز جهان تقریباً به سه قسمت تقسیم شده بود: یک قسمت موحدان بودند یعنی ما مسلمان‌ها و کلیمی‌ها و مسیحی‌ها که می‌گفتیم خدا؛ یک قسمت کمونیست‌ها بودند که اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی که بخشی از آسیا و بخشی از

اروپا را اینها داشتند یک قطب بزرگ بودند؛ یک قسمت هم این هندوها بودند که موش‌پرست‌ها و گوساله‌پرست‌ها و اینها بودند. اینها میلیاردی اند جمعیت‌شان کم نیست. ما نگرانی‌مان قبل از انقلاب این بود که با پیشرفت موش‌پرستی از بین می‌رود، گوساله‌پرستی از بین می‌رود اینها هم میلیاردی هستند. اگر - خدای ناکرده - این هند که میلیاردی هستند بیایند به سمت کمونیستی، آن وقت بی‌دینی بشود دو سوم، ما موحدان که می‌گوییم خدا هست بشویم یک سوم، چه کنیم؟ ما گفتیم حتماً با پیشرفت علم که بشر به این حرف هست که «به زیر آورد چرخ نیلوفری را»، [18] این با موش‌پرستی نمی‌ماند، همیشه نگرانی ما این بود. ما دیدیم انقلاب شد به برکت انقلابی این نظام سوسیالیستی شوروی بدون جنگ بدون کودتا بدون قیام مردمی مثل آدم برفی آب شد؛ اما این موش‌پرستی همچنان هست هیچ تکان نخورد، به هر حال بشر باید به یکجا تکیه کند؛ منتها این بنده خداها نمی‌فهمند که به کجا تکیه کنند. بشر نمی‌تواند بگوید شانس و اتفاق و هیچ خبری نیست در عالم! این موش‌پرستی هیچ تکان نخورد. این گوساله‌پرستی هیچ تکان نخورد. اینها هم جمعیت میلیاردی هستند. در صنایع سنگین که خیلی پیشرفته هستند، سالیان متمادی اینها اتمی شدند هند یک کشور اتمی مقتدری است؛ اما مع‌ذک موش‌پرست بین آنها هست. به هر حال بشر یک گوشه باید به جایی تکیه کند این هیچ آب نشد.

غرض این است که الآن حرفی هم برای گفتن ندارند. چند سال قبل بود یک عده از همین هندی‌ها آمدند یکی‌شان می‌گفت ما همان بره‌مایی که می‌گوییم همان خدایی است که شما می‌گویید؛ منتها در فهماندن و فهمیدن دستشان کوتاه است. به هر حال یک گوشه الهی در آنها به زعم خودشان پیدا شده است. به اله معتقد هستند؛ منتها حالا در گفتن بودا و برهمن و اینها، گفت همان بره‌مایی که ما می‌گوییم برهمنی که می‌گوییم همان الهی است که شما می‌گویید. حالا درست یا نادرست ولی به هر حال پایشان به غیب وصل است، این می‌ماند و الآن کلّ جهان را همین پنج شش نفر دارند اداره می‌کنند. نوح چنین گفته، ابراهیم چنین گفته، موسی چنین گفته، عیسی چنین گفته، پیغمبر چنین فرمود.

بنابراین عزتی که ذات اقدس الهی دارد این را بررسی کنید مکرر در مکرر می‌گوید خدا عزیز است، خدا عزیز است، خدا عزیز است خدا

عزیز است. قسمت ۷/ منافقون/تسنیم

اداره و مدیریت جامعه اسلامی

هر جامعه ای نیاز به هدایت و راهنمایی دارد که مکاتب مختلف موجود در سطح جهان ادعای این موضوع را مطرح می نمایند که در عمل با توجه به اهدافی که هر کدام از این مکاتب و نظریه ها دارند نتایج حاصل قابل بررسی است اما تدوین نظریه اسلام در قالب شواهد زیر تا حدودی مورد توجه قرار گرفته است .

جامعه را یک سلسله احکام فقهی اداره می کند و یک سلسله مدیریت رهبران الهی. احکام الهی قوانین کلی هستند، خود این قانون که قابل اعمال نیست مگر با تدبیر مدبران و مدیران دینی؛ لذا فرمود: ﴿عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا﴾ که حکم شرعی است، ﴿وَرُسُلِهِ﴾ که رهبری الهی است. اینجا که دارد: ﴿قَالَ وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾، [4] یعنی همین! در محاکمه‌ها، در مشاجره‌ها تو را باید حکم قرار بدهند. مشاجره را مشاجره گفتند به تعبیر لطیف شیخ طوسی در تبیان، دیگر مفسران هم فرمودند که اینها مثل درخت هستند درخت این طور نیست که هر شاخه‌اش مستقیماً رشد بکند کاری به شاخه دیگر نداشته باشد. در شجر این شاخه‌ها در هم هستند، این مشاجره از همین شجر گرفته شده است. اگر هر درختی تمام این خوشه‌ها و شاخه‌هایش مستقیم برود بالا این دیگر مشاجره نیست. پس مشاجره عبارت از آن است که اینها باهم اختلاف داشته باشند در هم بروند که از شجر گرفته شده است. فرمود: ﴿قَالَ وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾؛ در مشاجرات و اختلافات تو را حکم قرار بدهند، آن وقت تو به «حکم الله» حکم می‌کنی. قسمت ۹/طلاق/تسنیم

وطن

یکی از مفاهیمی که بررسی آن در راستای تبیین مولفه جامعه گرایانه لازم است مفهوم وطن و سرزمین مادری هر فرد و جامعه می‌باشد. شیخ بهایی درست است که یک آدم قوی و غنی است؛ اما این حرف بلندتر از حد شیخ بهایی است. آنها آمدند گفتند شما اگر بخواهید بدانید که معنای وطن چیست؟ ببینید ما که از زمین نیامدیم ما که از ایران و غیر ایران نیامدیم، ما از «عند الله» آمدیم، جای ما آن‌جاست، وطن ما آن‌جاست. اگر بعدها شیخ بهایی گفت:

این وطن مصر و عراق و شام نیست * * * این وطن شهرت کان را نام نیست

بعد از اینکه شیخ اشراق تبعاً لخطبه نورانی سیدالشهداء فرمود وطن شما جایی است که از آن جا آمدید. «مَنْ كَانَ بَادِلًا فَيَنَا مُهَجَّتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ»؛ [6] «توطنین»؛ یعنی همین. می‌روید به وطن خودتان. «وَ مَوْطِنًا»؛ مگر شما از آن جا نیامدید؟ هر کسی زادگاهی دارد. «وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»، وطن ما آن جاست. اگر شیخ اشراق گفت وطن شما «لقاء الله»ی است بعد از چند قرن شیخ بهایی می‌گوید: «این وطن شهریست کان را نام نیست»؛ اما این «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» است. «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» است، حبّ زن و بچه از ایمان است؛ اما ایمان اباذری نیست، ایمان متوسطی است که ما به بهشت می‌رویم. همین مقدار هم باشد برای ما کافی است. اینکه منظور آن است که خدای سبحان دست از توحیدش برنداشت و برنمی‌دارد، آخر هم ختم به توحید می‌کند؛ اما وقتی با اکثری مردان باایمان - نه اوحدی، با اکثری مردم مؤمن - حرف می‌زند همین جهت است که آن دشمن با دین شما مخالف است، آن دشمن با وطن شما مخالف است، با آب و خاک شما مخالف است، این درست هم هست. اکثری ما هم وقتی راهپیمایی ۲۲ بهمن را می‌خواهیم ترویج کنیم هم پیام مراجع را داریم هم سرود وطن و وطن را. درست هم هست و اما این برای اوحدی از ایمان مثل ایمان اباذری نیست، این برای ایمان اوساط است. قسمت ۳/ممتحنه/تسنیم

گروه‌های جامعه

گروه‌های مختلف جامعه با توجه به اتخاذ اهداف و راه کارهای خود به سه گروه اصلی تقسیم میشوند. مومنین، مشرکین (کافرین) و منافقین که در زیر بعضی شواهد در این زمینه مورد توجه قرار گرفته است.

در سوره «فاطر» مشخص کرد فرمود که گروه مخصوصی پیشروند گروه مخصوصی در وسطاند گروهی هم عقب افتاده در سوره «فاطر» فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» ما این کتاب را به عنوان میراث الهی در بین امت گذاشتیم بعضی ظلم کردند نپذیرفتند اما این ظلمشان لِنَفْسِهِ است چون آسیبی به دین و خدا نمی‌رسد چون «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» که این لام، لام اختصاص است نه لام انتفاع عمل مختص عامل است انسان چه بد می‌کند با خودش می‌کند چه خوب می‌کند با خودش و برای خودش می‌کند عمل ممکن نیست از عامل جدا بشود اثر عمل آن آثار ضعیف است که به غیر می‌رسد والا عمل چه حسن چه سیئ «یختص بالعامل» و این لام هم لام انتفاع نیست نظیر «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» که لام در برابرش علیٰ باشد این لام، لام اختصاص است در اوائل سوره «اسراء» «إِنْ

أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» این لام برای مشاکله نیست چون لام اول لام انتفاع نیست نظیر ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ نیست «العمل مختص بعامله ان كان حسناً مختص بعامله و ان كان سيئاً مختص بعامله» اگر عمل مخصوص عامل است؛ لذا اگر کسی ستم کرد به خود ستم کرده است ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ گروه دوم کسانی اند که در بین اند ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾ یا نه حسنات دارند منتها در حد متوسط نه از نظر ایمان و معرفت قوی اند نه عملشان آن چنان پر مغز است متوسط اند ﴿وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾ کسانی اند که در خیرات امام اند و پیشروند روایاتی که در نور الثقلین آمده در جوامع روایی دیگر است که امام (علیه السلام) می فرماید سابق به خیرات امام است و دیگران که مقتصدند شیعیان ما هستند ولی یک روایت از امام ششم در ذیل این کریمه است و آن این است که این سه گروه را حضرت تبیین کرد فرمود: «ظالم لنفسه يحول حول نفسه» او یک انسان خود محور است هر جا میلش دور می زند او همان جا می گردد «يحوم حوم نفسه» دوم که مقتصد بالخیر مقتصد است «يحوم حوم قلبه» نه «حوم نفسه» هر چه که عقل او می گوید می کند سوم که سابق بالخیرات است «يحوم حوم ربه» او حق محور است نه هر چه عقل او می گوید نه هر چه قلب او می گوید بلکه فوق قلب و عقل هر چه را خدای او می گوید در بعضی از موارد ممکن است عقل انسان بگوید خود را به هلاکت نیانداز اما دستور الهی می گوید این شهادت است نه هلاکت این پیروزی ابد است نه هلاکت پس آن که ظالم است «يحوم حوم نفسه» که خود محور است و هوا مدار آن کس که مقتصد است «يحوم حوم قلبه» آن که سابق بالخیرات است که در جوامع روایی بر امام معصوم (علیه السلام) تطبیق شده است «يحوم حوم ربه» این می شود سابق بنابراین اگر کسی سابق بالخیرات بود عموماً و در مسئله انفاق فی سبیل الله و قتال با اعداء الله سابق بالخیرات بود خصوصاً این «اعظم درجه» است عند الله ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ﴾ یعنی بعد از فتح مکه آن روزی که مردم فوج فوج مسلمان می شوند این هم همراه دیگران مسلمان شده ﴿وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ گرچه خدای متعالی به همه وعده عاقبت حسن داد همه از عاقبت حسن و مصوبت حسنی برخوردارند ولی آنها که ﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ بودند مقرب اند ﴿وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ هر عملی که انجام می دهیم خدای متعالی خبیر است این در بحث ﴿وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ مبسوطاً بحث شده است که علم خدای متعالی در این گونه از موارد یا همه موارد دیگر به شهادت برمی گردد نه یعنی خدا می داند بلکه خدا می بیند منتها «بصیر لاجارحه» که بحثش گذشت. قسمت

۸/ حدید/تسним

گروه مومنین

اکثری مردان باایمان که البته اهل سعادت و اهل بهشت هستند، اینها مقداری بحث توحید مطرح است، مقداری بحث وطن و آب و خاک مطرح است. اینکه می‌بینید در راهپیمایی‌های عمومی مثل ۲۲ بهمن، در ایام انتخابات هم از مراجع پیام می‌گیرند، هم سرود ایران می‌خوانند، سرود وطن و وطن می‌خوانند همین است، آنهایی که موحد ناب هستند همین که به نام دین مطرح شد، می‌گویند که وقتی نام دین مطرح باشد همه مسائل مطرح است. آنهایی که جزء اوساط از اهل ایمان هستند مردان باایمان هستند، اهل بهشت و اهل سعادت هستند، ولی هم پیام مراجع را می‌خواهند، هم سرود وطن و وطن را می‌خواهند. این دو خط مشی از خود قرآن کریم به دست آمده. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾، [1] ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾؛ اما برای اکثری مردم که موحد هستند آنها هم آدم‌های خوبی هستند، اهل بهشت هستند، این را قرآن مطرح می‌کند که اگر دشمن مسلط بشود، هم مکتب شما و عقاید توحیدی شما را از شما می‌گیرد و هم آب و خاک شما را. این بخش‌های از قرآن بر اساس توحید ناب نیست. آن توحید ناب این است: ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾، ﴿كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾، [2] این ایمان ابادر می‌خواهد. الان شما ببینید اکثری ما همین طور هستیم، هم از طرفی پیام مراجع می‌خواهد برای راهپیمایی یا انتخابات یا فلان، هم سرود وطن و وطن، سرود خوبی است، کار بسیار خوبی است، ما برای هر دو دفاع می‌کنیم؛ اما آن کسی که مثل شهید فهمیده زیرتانک می‌رود، او به فکر آب و خاک نیست. می‌گوید اگر الله حاصل شد همه چیز حاصل است. حرف ابادر را می‌زند؛ اگر ذات اقدس الهی که معتقد ماست، موحد او بودیم همه چیز را تأمین می‌کند. او که بالصراحة در آیه شش سوره مبارکه «هود» فرمود هیچ موجودی نیست مگر اینکه نزد من پرونده دارد، حالا شما چه کار دارید مار و عقرب زهرآگین هستند؟ این عائله من است، ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [3] با «علی» تعبیر کرده، فرمود من خودم را موظف می‌دانم به آن خرس قطبی روزی بدهم. او باید شش ماه بخوابد خوابش را تأمین بکنم بیدار شد غذايش را تأمین بکنم. فرمود عائله من هستند. مار و عقرب‌ها همه نزد من پرونده دارند. ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾، ببینید آن آیات توحید محض است. این قسمت‌های اول سوره «ممتحنه» هم توحید است؛ اما توحیدی است آمیخته با حمایت از وطن، حمایت از آب و خاک؛ البته همان طور که در بحث قبلی اشاره شد، آخر به آن مسئله توحید یاد می‌کند. می‌فرماید: ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ﴾، که اولیا نگیرید، ﴿تَلْفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ﴾؛ شما را از وطنتان دور می‌کنند؛ البته جرم شما هم این است که موحد هستید. غرض این است که این تشریک بین وطن و دین، برای اوساط از مردان باایمان است، نه برای اوحدی از ایمان. قسمت

هر کجا که حق و واقعیتی وجود داشته باشد گروهی به دنبال این هستند که بدون اعتقاد و عمل به ضوابط این واقعیت موجود خود را در قالب موازین حق قرار دهند نمونه ای از آیات الهی در این مورد عبارت است از :

در هنگام جنگ کار منافقین این است که دوستانشان را می ترسانند و منشأ همه این شرکها هم شیطان است، شیطان دوستان خود را که همان منافقین و اهل کتاب و مشرکان باشد می ترساند؛ چه اینکه در سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۱۷۵ می فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾، این شیطان است که دوستان خود و اولیای خود را می ترساند، کسانی که در تحت ولایت شیطان هستند از غیر خدا می ترسند؛ لذا خداوند تبری و تولی را کنار هم ذکر کرد، سلب و ایجاب را کنار هم ذکر کرد، این «لا اله الا الله» را درباره خوف هم اعمال کرد، فرمود: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ﴾؛ یعنی بگویید «لا اله» ﴿وَخَافُوا مِنِّي﴾، یعنی «الا الله» اینکه فرمود: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ﴾، نفی اثر از غیر خداست و اینکه فرمود: ﴿وَخَافُوا مِنِّي﴾، حصر اثر برای ذات اقدس الهی است. فرمود اگر مؤمن هستید از غیر خدا نترسید، فقط از خدا بترسید. این نه به آن معناست که اگر جمعیت آنها زیاد بود عیب ندارد، بترسید؛ ولی اگر جمعیت آنها کم بود نترسید نه، بلکه اگر جمعیت آنها زیاد بود، از عده و عده فراوانی برخوردار بودند، با وجود این شما در ترس اهل توحید باشید، از غیر خدا نترسید، بگویید «لا اله» فقط از خدا بترسید، بگویید «الا الله»؛ چه اینکه در مرحله امید هم همین طور است. به غیر خدا امید نداشته باشید، بگویید «لا اله» فقط به «الله» امیدوار باشید، بگویید «الا الله» و اگر چنین پدیده‌ای در درون دل کسی راه پیدا کرد، باید احساس کند که ایمانش ضعیف است، حالا اگر - ان شاء الله - به درجه نفاق نرسید و - معاذ الله - منافق نبود، لا اقل ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾، [10] او را شامل می شود که باید خود را درمان کند.

﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهَبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾. [11] آن گاه فرمود عامل پیروزی در جنگها فراوان هست؛ ولی مهم ترین عاملش یکی شجاعت است، یکی وحدت اینها نه شجاعت دارند نه وحدت دارند. شجاعت ندارند، برای اینکه روحاً خائف هستند، شجاعت یک ملکه نفسانی است، ملکه نفسانی با ترس درون سازگار نیست، چون منافقین و همچنین یهودی های بنی نضیر از شما می ترسند و خوف با شجاعت سازگار نیست، پس اینها یک جنگجویان شجاعی نیستند، جنگجو اگر شجاع نبود، هر چه هم مسلح باشد، توان استفاده از سلاحها را از دست می دهد دوم مسئله وحدت است که ایثار را به همراه دارد و این جمعیت را یه واحده می کند،

اینها وحدت هم ندارند، برای اینکه عاقل نیستند و از شما هم می‌ترسند، برای اینکه موحد نیستند، پس از نظر تحلیل روانی، قرآن کریم مسلمین را مسلط کرده است، فرمود دو عامل پیروزی را آنها از دست داده‌اند: یکی مسئله شجاعت است و دیگری مسئله وحدت، چون ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهَبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾، پس شجاعت نیست، از این جهت ﴿لَا يَقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي فُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ﴾، چون شجاعت نیستند، فقط یا در سنگرها می‌جنگند یا پشت دیوار خاکریز می‌جنگند، آن قدرت را ندارند که مبارزه کنند، مبارزه آن است که بروز کند انسان، بارز بشود، ظهور کند، آن را می‌گویند مبارزه و گرنه در سنگر جنگیدن که بروز نیست، ظهور نیست، فرمود اینها اهل مبارزه نیستند، چون شجاعت ندارند ناچار در مخفیگاه می‌جنگند: ﴿بِأَسْهُمَ بَيْنَهُمْ شَدِيدًا﴾، اینها چون بیرون نیامدند، در میدان نیامدند، بارز نشدند، مبارز نطلبیدند، در بین خودشان در همان محدوده سنگر که هستند خیال می‌کنند نیرومندند، بین خودشان که دور می‌زند؛ مثلاً خیلی قوی هستند؛ اما چنین نیستند از شما می‌ترسند: ﴿تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾، برای این ﴿بِأَسْهُمَ بَيْنَهُمْ شَدِيدًا﴾، معانی دیگری هم ذکر شد؛ یعنی خودشان هم گرفتار اختلافات داخلی هستند: ﴿تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا﴾، شما اینها را واحد و متحد می‌پندارید؛ اما ﴿وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾، دل‌های اینها پراکنده است، هر کسی برای خود می‌جنگد، نه همه برای یک هدف بجنگند، چون هر کس برای خود می‌جنگد و خودها فراوان هستند، پس خواسته‌ها فراوان‌اند بر خلاف صفوف مردم با ایمان که ﴿كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُومٌ﴾ [12] است، چون همه برای خدا می‌جنگند خدا یکی است و هدف یکی است؛ لذا صفوف مؤمنین می‌شود بنیان مرصوص و صفوف مشرکین، اهل کتاب و منافقین می‌شود موهون ﴿تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا﴾؛ اما ﴿وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾، بدن‌های اینها کنار هم هستند، از این جهت شما اینها را متحد می‌پندارید و از دل‌های اینها باخبر نیستید، دل‌های اینها گذشته از اینکه هراسناک است، پراکنده است. این دو عامل در دل اینها هست: یکی را ما القا کردیم، یکی را طبعاً اینها دارند، چون کافرند، دنیاطلب هستند، طبعاً پراکنده‌خواه هستند، چون علیه دین قیام کردند، ما در دل اینها ترس القا کردیم که ﴿قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبَ﴾ [13] و ﴿قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾، اینها نمی‌دانند که موفقیتشان در اتحاد است، اگر هم بخواهند در دنیا سرفراز باشند، باید متحد باشند، آبروی اینها در دنیا هم محفوظ باشد، باید متحد باشند.

در همان بحث‌های قبل که دعای مؤمنین ذکر شد که ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾، [14] آنجا به عرض رسید که به استشهاد همین آیه‌ای که در پیش داریم، محور عقل و سفاقت مشخص می‌شود که چه گروهی عاقل هستند، چه گروهی سفیه، هر گروهی که با هم نسازند سفیه هستند، هر گروهی که با هم بسازند عاقل هستند، اگر عده‌ای در شهر یا روستا با هم ساختند، متحداً زندگی کردند عاقل هستند و اگر کسی مختلماً زندگی کردند، حاضر به وحدت نشدند، سفیه هستند، این سغه در صورتی است که «فَجَرَّ كُلُّ النَّارِ

إِلَىٰ فُرْصِهِ»؛ [15] اما اگر کسی عاقل بود و دیگری سفیه، این عاقل دیگر به دنبال جنگ با سفیه نمی‌رود، می‌گوید این کار باید بشود، راه صحیح‌ترش آن است که ما پیشنهاد می‌دهیم، اکنون که او این راه را به تنهایی می‌رود به هر حال برود ما کاری با او نداریم، این حدّا کثر عقل است، در چند جا از نهج‌البلاغه حضرت امیر(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) این کلمه را دارد: یکی دربارهٔ فدک است، یکی دربارهٔ اصل خلافت که می‌فرماید فدک در دست ما بود: «شَحَّتْ عَلَيْهِمَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخِرِينَ»، [16] یکی هم دربارهٔ اصل خلافت فرمود خلافت در دست ما بود عده‌ای طمع کردند، عده‌ای هم سخاوتمندانه گذشتند، برای ما بود ما سخاوتمندانه گذشتیم، نگذاشتیم اختلاف داخلی پیش بیاید، نامه‌ای هم که برای ابوموسای اشعری می‌نویسد، می‌فرماید در بین امت پیامبر(عَلَيْهِ آلاُفُ التَّحِيَّةِ وَ التَّنَاءِ) هیچ کسی به عظمت من علاقه‌مند به وحدت نیست، فرمود: «وَ لَيْسَ رَجُلٌ فَاعَلِمَ أَحْرَصَ [النَّاسِ] عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) وَ أَلْفَتْهَا مِنِّي أَبْتِغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ كَرَمَ الْمَأْتَبِ» [17] فرمود ابوموسی بدان تمام امت اسلامی را بگردی، احدی مثل من داعیه وحدت ندارد، برای اینکه مهم‌ترین حقّ مسلم مرا غصب کردند، ما حرف نزدیم، اگر می‌گوئید اتحاد خوب است، ما معلّم وحدتیم، شما ثانی پیدا نمی‌کنید که مثلاً علی اولی باشد، آن شخص دوّمی هیچ کسی همتای من در علاقه به وحدت نیست. قسمت

۱۴/حشر/تسنیم

استعمار جامعه

کشورهای و اقوام مستکبر در جهان در هر دوره از حیات بشر سعی بر آن داشته که از توان و ثروت مردم مستضعف در جهت رشد و پیشرفت خود استفاده نماید که بدین مفهوم استعمار گفته میشود .

استعمار دو قسم است: یک استعمار محمود، یک استعمار مذموم. استعمار مذموم این است که ابرقدرت بگوید کار کن برای من! این معنی استعمار است. استعمار محمود که قرآن می‌گوید می‌گوید کار کن برای خودت، آقای خودت باش! اینکه در سوره مبارکه «هود» - که بحث آن مفصل هم گذشت - آیه ۶۱ این است، فرمود ما به اقوام دیگر گفتیم که ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾، یک و همه امکانات را در زمین فراهم کردیم، دو؛ ﴿وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ خدا مستعمر است، استعمار می‌کند، شما مستعمر هستید، از شما طلب می‌کند که زمین را آباد کنید، برای خود و آقای خود باشید. آن استعمار مذموم این است که بیگانه می‌گوید کار بکن، نفت و گاز را بگیر، کار بکن برای من، این می‌شود استعمار!

اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود؛ این گونه از تحمیل را جز ملت فرومایه احدی تحمل نمی کند: «لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلُ»؛ [2] جز ملت پست کسی زیر بار استعمار نمی رود، این بیان علی است؛ اما ذات اقدس الهی می گوید من همه امکانات را فراهم کردم، کار بکن آقای خود باش! روی دوش زمین باید سوار شوید، سواری باید بگیری! «فَامشُوا فِي مَنَآكِبِهَا»؛ [3] «منکب»؛ یعنی دوش. معین را شناسایی کن، بالای کوه برو، پایین کوه برو، از زمین نان در بیاور، آقای خودت باش! این حرف قرآن است. آن وقت بیگانه آمده گفته از زمین نان در بیاور برای من! این انقلاب می خواهد بگوید نه! قرآن این را می گوید، ما انقلاب کردیم برای همین. این آثار چهل ساله که امیدواریم به چهارصد هزار سال برسد به برکت وجود مبارک حضرت تا «یوم القیامة» همین است. اینکه قرآن می گوید من می خواهم شما زمین را آباد کنید، آقای خودت باشی، همین است. هیچ گاه انبیا نیامدند بگویند به ما چیزی بدهید! گفتند کار بکن! جیب شما پُر، کیف شما پُر، اینکه گفتیم ای کاش هر شب به ما می گفتند قرآن به سر بکنید! برای اینکه این قرآن می گوید ملتی که جیبش خالی است، کیفش خالی است، گدا نیست، چون گدا بار علمی ندارد، گدا را اگر بخواهیم به عربی معنا کنیم می شود «فاقد»؛ یعنی ندار. اما قرآن از گدا به فقیر یاد می کند، این فقیر فعیل به معنی مفعول است؛ مثل قتیل به معنی مقتول است. فقیر ملتی که ستون فقراتش شکسته است، ویلچری است، قدرت قیام ندارد. این در برابر تحریم تسلیم می شود. مسکین هم همین است؛ یعنی قدرت حرکت ندارد: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ»؛ [4] هر جا هست یا فقیر است یا مسکین است یا خشیه املاق است، چقدر این کتاب شیرین است! هیچ جا سخن از نداری و اینها نیست. «حَشِيَّةٌ اِمْلَاقٌ» هم در قرآن است، در بیانات نورانی حضرت امیر هم که به هر حال قرآن ناطق است، آن هم همین است. ملتی که جیبش خالی است، کیفش خالی است، به «املاق» یاد می کند. «املاق» به معنی گدایی نیست. «املاق»؛ یعنی ملتی که محتاج است، جیبش خالی است، کیفش خالی است، اهل تملق و چاپلوسی است. فرمود دین هرگز حاضر نیست بشر چاپلوس باشد. این کتاب بوسیدنی نیست؟! مسئله عبادت را هم دارد، نماز و روزه را هم دارد، نماز شب هم دارد؛ اما آقایی را هم دارد. فرمود من که شما را آفریدم، هرگز حاضر نیستم شما برای کسی چاپلوسی کنید! «املاق»؛ یعنی تملق. فرمود: «إِذَا أَمَلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»؛ [5] در آن قسمت ها فرمود: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةٌ اِمْلَاقٍ»؛ [6] شما برای اینکه مبادا چاپلوس شوید، کیسه شما خالی باشد، بچه های خود را نکشید! نفرمود از شر گدایی؛ فرمود از شر تملق و چاپلوسی. این کتاب بوسیدنی است! آقایی ما را می خواهد، عظمت ما را می خواهد.

خدا امام را با ائمه محشور کند! این شهدا را با شهدای کربلا محشور کند! ما واقع شرمنده اینها هستیم. واقع شرمنده اینها هستیم! اینها خیلی هم درس نخوانند؛ ولی فهمیدند که قرآن چه می خواهد بگوید. همین! ما عقیده مان این است که تمام درس و بحث هایی

که ما داریم، تمام خدماتی که دولت می‌کند، تمام خدماتی که مردم می‌کنند، اولین ثواب را امام و شهدا می‌گیرند، بعد اگر چیزی مانده به ما می‌دهند. تمام این قرآن‌هایی که می‌خوانند بحث می‌کنند، حفظ می‌کنند، اولین ثواب را اینها می‌برند، و گرنه این کشور قبلاً بود. قرآن چگونه بگوید. این «الف و سین و تاء» را گذاشتند برای طلب شدید. امر که نکرده است، بالاتر از امر است، طلب کرده است. قسمت ۵/نوح/تسليم

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَفِرُّوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ﴾. خدا به شما نزدیک است، نقل می‌کنند که جوانی در حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عبور می‌کرد اصحاب هم همراه حضرت بودند، یک جوان برومندی هم بود. بعضی‌ها گفتند: «لَوْ كَانَ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ای کاش این در سربازی بود و مجاهد بود. فرمود: «مه!» راه خدا که تنها جهاد نیست. «إِنَّ كَانَ يَسْتَعِي عَلَى وَلَدِهِ صِغَارًا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْتَعِي عَلَى نَفْسِهِ لِيَعْقِبَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْتَعِي عَلَى أَهْلِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْتَعِي تَفَاخُرًا وَتَكَاثُرًا فِي سَبِيلِ الطَّاعُوتِ» [11] اگر رفته بچه‌هایش را اداره کند «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است. اگر پدر و مادرش را اداره کند «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است، آبروی خودش را حفظ کند «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است. کسی می‌خواهد آقای خودش باشد، «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است. فرمود چرا این را می‌گویید. البته جهاد هم «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، آن یا واجب عینی است یا کفایی است در موقع لزوم من باید بروم. حالا این جوان برومندی است، دارد می‌رود به دنبال کار. «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» که تنها جنگ نیست. اگر کسی رفته برای استقلال که دستش در کنار سفره دیگری دراز نشود، «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است.

بعضی از امور توصلی است، بعضی از امور تعبدی است، حالا اگر می‌خواهد ثواب ببرد قصد قربت هم می‌کند، و گرنه راه خداست. اگر گفتند شما دستتان نجس است باید بشویید، این «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است، حکم خداست، ولو واجب توصلی است؛ ولی او گفته است. او گفته اگر بخواهی وضو بگیری، قصد قربت می‌خواهد. می‌خواهید غسل کنید، دست خونی را بشویید باید این کار را بکنید، هر دو را او گفته است. حالا یکی عبادی است، یکی غیر عبادی، هر دو می‌شود «فِي سَبِيلِ اللَّهِ». فرمود: «مه!» اگر برای پدر و مادر است، برای عائله است، برای خودش است، اینها «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است.

غرض این است که راه خدا این است که انسان آبرومند باشد، دستش کنار سفره احدی دراز نشود. چرا مزدوری در اسلام مکروه است؟ [12] روایات را امروز ما در بحث فقه خواندیم. چند تا روایت است که مزدوری مکروه است. امام فرمود به هر حال برای خودت

کار کن، چرا مزدور می‌شوی؟ حکومت‌های اسلامی باید این تعاونی‌ها را تقویت کنند، این بانک‌ها را اسلامی کنند، وام بی‌بهره بدهند که اینها بتوانند تولید کنند، روی پای خودشان بایستند، حضرت فرمود تمام درآمدها را دارد صاحب کار می‌برد! این را امام صادق فرمود، هم از پدرش نقل کرد امام باقر، فرمود شما کار بکنید تمام درآمدها را صاحب کار ببرد و یک حقوقی به تو بدهد؟! این مکروه است که انسان مزدورانه زندگی کند. این دین می‌خواهد که ما با شرف زندگی کنیم؛ منتها بیگانه نگذاشت که ما حتی مزدور هم درست کنیم. غرض این است که دین، دین شرف است. اینکه خدا فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [13] راهش را هم گفته یا نگفته؟ انسان که مثل فرشته نیست، غذا می‌خواهد، مسکن می‌خواهد؛ فرمود این گوهر را من کریمانه خلق کردم: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾. آن وقت اقتصادش، سیاستش، اخلاقش، اجتماعش، دانشگاهش، حوزه‌اش همه باید کریمانه باشد. با مزدوری که نمی‌شود کریم تربیت کرد. اینکه فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾؛ یعنی همه شئون او را من ملاحظه کردم، دارم کریمانه او را اداره می‌کنم، همین! شما این حقوق دواب را نگاه کنید، که انسان وقتی سوار اسب و سوار حمار می‌شود، چه کار کند؟ کسی که کریمانه زندگی بکند، زیر دستش هم کریمانه تدبیر می‌کند. حمار یعنی حمار! این دین بوسیدنی نیست؟! گفتند اگر سوار حمار شدی، از جایی به جایی می‌خواهی بروی، بار را سنگین نباید بکنی به اندازه‌ای باشد که او می‌برد، اگر از کنار آب رد شدی، عجله نکن، صبر کن، این آبش را بخورد، اگر دیدی کندی کرد، خواست بزنی، صورتش را زن! پهلوهایش را بزنی. [14] حمار! این را گفتند یا نگفتند؟ اینکه علامه‌های طباطبایی و امثال ایشان وقتی وارد حرم می‌شوند در و دیوار را می‌بوسند، برای اینکه این حرف‌ها از آنهاست. فرمود کریمانه زندگی کن، با کسی بدرفتاری نکن، آبروی حیوان را هم حفظ کن. چرا زدن صورت اسب مکروه است؟ چرا؟ این جزء حقوق دواب است. پنچ، شش تا حق که مرکوب بر راکب دارد، این است که اگر خواست او را براند، به پهلویش بزند، صورتش را نزند. به صورت اسب احترام کنید، به صورت حمار احترام کنید. این دین، دین اکرام نیست، این دین اجازه می‌دهد که استکبار و اینها بیایند بر کشور حکومت بکنند؟ این ممکن نیست آنها هم حواسشان جمع باشد که:

از خارجی هزار به یک جو نمی‌خرند * * * گو، کوه تا به کوه منافق سپاه باش [15]

غرض این است که به ما خواست، فرمود: ﴿وَأَسْتَعْمِرْكُمْ فِيهَا﴾، آبرومندانه زندگی کنید. بعد هم فرمود اگر کسی حالا استعمار کرد زمین را، زمین را آباد کرد، وضع مالی‌اش خوب شد، او نباید فخر فروشی کند، آن را در سوره مبارکه «فجر» بیان کرد، فرمود مال دنیا سبب فخر نیست، برخی‌ها می‌گویند وقتی وضع مالی‌شان خوب شد، خیال می‌کنند که مثلاً به جایی رسیده‌اند! یا اگر - خدای ناکرده - وضع

مالی‌شان ضعیف شد، خیال می‌کنند که مورد اهانت هستند. این را فرمود چنین نیست. در دنیا مادامی که انسان در دنیا زندگی می‌کند، اگر چیزی به دست او رسید، امتحان است و اگر هم نرسید، امتحان است. هر دو تعبیر را به ابتلا یاد کردند. آیه پانزده به بعد سوره مبارکه «فجر» این است: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ﴾؛ یعنی توده مردم این گونه فکر می‌کنند این نباید باشد. ﴿إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾، اگر خدا او را مبتلا کرده به مال؛ یعنی «ممتحن». «ابتلاه»؛ یعنی «امتحان». برخی‌ها مبتلا به ثروت هستند. مبتلا به غنا هستند. مبتلا به سلامت هستند. مبتلا به مال هستند. فرمود ما اینها را مبتلا کردیم؛ یعنی امتحان کردیم، خیال می‌کند او را گرامی داشتیم: ﴿إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ﴾، الآن ما که اینجا هستیم، مبتلا به سلامت هستیم، آنها که در تخت بیمارستان هستند، مبتلا به مرض هستند. خدا ما را به سلامت امتحان می‌کند که چه کار بکنیم، آنها را به بیماری امتحان می‌کند آن وقت چه کار بکنیم. هر چه در دنیا هست، ابتلاست. قسمت ۵/نوح/تسنیم

اعتدال در جامعه

دستوری که در همه فامین حقه دین مبین اسلام حاکم و منعکس است بحث تعادل و پیشگیری از افراط و تفریط است. در زیر توضیحاتی در این ارتباط را می‌بینیم.

چرا خداوند دستور اعتدال در زندگی را می‌دهد؟

چون اسراف در هر چیز نارواست، ولی همین دودمان مقدس نگفتند که زیاده‌روی کنید، فرمودند نیاز دیگری را برطرف کنید؛ اما کجا جای نیاز است؟ چون اینها صراط مستقیم هستند کجا افراط است؟ کجا تفریط است؟ کجا هسته مرکزی است؟ اینها را واقعاً ما نمی‌دانیم. بخشی از اوایل امور را ما می‌دانیم؛ اما کجا هسته مرکزی است که از اینجا بگذری، اسراف است افراط است یا نگذرید، نیابید تفریط است، این را کسی که خودش صراط مستقیم می‌داند. ما در زیارت اینها می‌گوییم: «السلام علیکم کذا و کذا» «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْقَائِمُ» [14] درباره خود حضرت امیر می‌گوییم: «مِيزَانِ الْأَعْمَالِ». [15]

بینید وجود مبارک امام مجتبی چند بار تمام اموال خودش را داد. [16] نمی‌گوییم اسراف کرد، چرا؟ چون خیلی فرق است بین کسی که صراط مستقیم را نمی‌داند، در صراط مستقیم نیست، می‌خواهد کم کم صراط مستقیم را بشناسد و در صراط مستقیم حرکت کند مثل ما، به ما می‌گویند اسراف نکن، تذبذب نکن، این حد وسط توست؛ اما کسی که خودش در صراط مستقیم است این را حکمای ما

بیان کردند که اگر می‌گویند: «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»، [17] برای افرادی است که در راه نیستند، یا خودشان صراط نیستند؛ اما کسانی که یقیناً در صراط مستقیم هستند به اینها می‌گویند: «خیر الامور اکثرها و أوفرها و أشدها». «تا سر رود به سر رو و تا پا به پا بپو» [18] هیچ کس درباره امام مجتبی (سلام الله علیه) نگفت شما که تمام اموال را دادی، حالا چه کار می‌کنید؟ چون حضرت در بعضی موارد تمام اموالش را داد و در بعضی از موارد اموالش را نگه داشت.

اگر کسی در صراط است، هر چه تندتر بهتر. ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾، [19] برای این است؛ ﴿سَارِعُوا﴾ [20] برای این است؛ سرعت و سبقت برای کسی است که داخل صراط است، نمی‌لغزد. هیچ کس نمی‌گوید تمام عائله را ببرد تقدیم ذات اقدس الهی بکن، احدی درباره سیدالشهداء این حرف را نزد خودت می‌روی بس است، بچه را می‌بری، شیرخوار را می‌بری برای چه؟ این صراط مستقیم است.

دو تا اصل یعنی دو تا اصل! یکی به ما گفتند: «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»، ما یک طرف افراط داریم یک طرف تفریط داریم. همیشه باید یاد بگیریم که حد وسط کجاست؛ اما کسی که خودش صراط مستقیم است، آن اصل دیگری اصل دیگر! اصل دوم یعنی اصل دوم! «خیر الامور اکثرها و أوفرها و أشدها» این ﴿سَارِعُوا﴾ برای این است. این ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾ برای این است. به افراد عادی می‌گویند قدری آرام‌تر! جلو نیفت؛ اما به کسی که در متن صراط است می‌گوید تا می‌توانی سریع باش. هیچ کسی کاری با شما ندارد، چون داخل صراط هستید. این «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»، برای ماست، «خیر الامور اشدها و اکثرها و اوفرها» برای آنهاست. قسمت ۳/ منافقون/تسنیم

اصل این مسئله را که انسان اگر چیزی به فقرا می‌دهد باید در حد متوسط زندگی خودش باشد، این را در سوره مبارکه «مائده» آیه نود بیان کرده است، درباره کفاره قسم فرمود: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّفْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْاَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ﴾؛ [8] یک وقت است در طول سال، انسان یک‌بار یا دوبار یک مهمانی پرخرجی دارد، آن لازم نیست ﴿مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ﴾، نه اینکه مانده غذاها را به سراغ فقیر بدهید ﴿مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ﴾ و این هم اختصاصی به مسئله کفاره ندارد، گرچه در خصوص کفاره آمده است؛ اما نه مورد مخصص است و نه شاهی بر تخصیص است که اگر خواستید زکات بدهید می‌توانید از آن «أَنْزَلَ مَا تُطْعَمُونَ» بدهید؛ ولی درباره خصوص کفاره قسم ﴿مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ﴾ بدهید، این چنین نیست. این ﴿مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ﴾ بیان عادی حال فقر است و آن کمبود فقر مالی را با این قصد قربت جبران می‌کند؛ چون همه اینها عبادات است.

زکات به اتفاق کل عبادت است و نه تنها اجماع بر عبادت بودن زکات است، روایات فراوانی است خمس به اندازه زکات روایت ندارد که قصد قربت در خمس شرط باشد؛ ولی بر او هم دعوی اجماع شده. خمس مثل زکات نیست، در اینکه زکات یک امر عبادی است

روایات فراوانی است و اتفاق هم هست؛ اما درباره خمس هم دعوای اجماع کردند. درباره خصوص خمس به مناسبت آیه که در پیش داریم یک بحث جداست؛ اما درباره خصوص زکات انسان باید این زکات را به قصد احترام صرف کند، خواه در مصرف مسکین و یتیم، خواه در مصرف «فی سبیل الله»، اگر خواست حوزه‌ای را اداره کند، مسجدی را تعمیر کند، راهی یا مستشفایی را بسازد باید با احترام باشد و نه تنها با احترام باشد؛ بلکه خود را بدهکار بداند، نه بدهکار مالی؛ بلکه بدهکار روانی و آن این است که در سوره مبارکه «توبه» آیه ۱۰۳ این چنین است که ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾، درباره احکام زکات صدر آیه این است؛ بعد می‌فرمود که این صدقات را خدا قبول می‌کند؛ آن‌گاه احکام صدقات را هم بازگو کرد، فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾. اینکه احیاناً گفته می‌شود فلان شخص، آدم را پاک می‌کند، این چنین نیست؛ خود عمل انسان، انسان را پاک می‌کند. نماز انسان را پاک می‌کند، زکات انسان را پاک می‌کند. فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾، این ﴿تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ﴾ مجزوم که نیست، «تُطَهِّرُهُمْ» که نیست تا بشود جواب امر و تو مطهر باشی؛ این مرفوع است؛ یعنی ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ هست، جمله هم در محلّ نصب است تا صفت برای صدقه باشد. پس صدقه آدم را پاک می‌کند، عمل آدم را پاک می‌کند؛ همان‌طوری که عمل ظاهری؛ یعنی غسل و غسل، بدن را پاک می‌کند، این نیت هم آدم را پاک می‌کند؛ معلوم می‌شود کسی که بدهکار شرعی است یک آدم آلوده است؛ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾؛ «أى صَدَقَةً مُطَهِّرَةً» که صدقه آدم را پاک می‌کند و اینکه احیاناً گفته می‌شود این وسط است؛ برای اینکه مادامی که مال مردم در دست انسان است و انسان مبتلا به مال مردم است آلوده است، وقتی مال مردم را داد پاک می‌شود. درباره زکات این هست، درباره خمس هم مشابه این روایاتی است که آن را باید جداگانه بخوانیم.

آداب اجتماعی

چنانکه گفته شد جامعه نیز مانند فرد، موظف به رعایت آداب و اصولی است که ارزیابی آنها با عنایت به ارزشهای مورد وثوق هر جامعه صورت می‌گیرد. نظر اسلام در این مورد در مثالهای زیر آورده شده است.

تزکیه قرآنی معنای جامعی دارد که هم ادب اجتماعی را شامل می‌شود هم مسائل خانوادگی را شامل می‌شود، هم مسائل مالی را شامل می‌شود، هم مسائل تربیتی و تهذیب درجات عالیّه نفس را. قسمت ۴/ جمعه/تسنیم

﴿ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَّكَّى﴾، نه تنها کسی که حقوق مالی به عهده اوست مطهر و مزکی نیست، در برابر آداب اجتماعی هم اگر کسی آداب اجتماعی را رعایت نکند و حقوق مردم را حرمت نهد حق دیگران را گرامی نشمارد، مطهر و مزکی نیست؛ یعنی آن غرور و خودخواهی برای ما آلودگی می آورد، ما را آلوده می کند. ببینید در سوره مبارکه «نور» فرمود اگر شما می خواهید به دیدار کسی بروید، باید اولاً وقت ملاقات بگیرید، همین طور سرزده وارد منزل کسی نشوید، قبلاً وقت ملاقات بگیرید. اگر وقت ملاقات نگرفتید و رفتید و آن آقا گفت من الآن کار دارم و شما را نپذیرفت، گله نکنید، بگویید حق مسلم شما بود ما الآن که وقتی نداریم. اگر - خدای ناکرده - از اینجا گله شروع شد معلوم می شود این فرد مطهر و مزکی نیست؛ یعنی دین آمده برای نظم، یک؛ تعیین وقت، دو؛ رعایت احترام متقابل، سه؛ غرورشکنی، چهار. ببینید آیه سوره مبارکه «نور» چه می فرماید! فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾؛ بدون سلام وارد نشوید، با اذن قبلی وارد شوید، ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ؛ اگر کسی نبود در بسته بود که برمی گردید؛ اما اگر بود، شما چون وقت قبلی نگرفتید به شما گفتند برگردید ما الآن فرصت دیدار نداریم، به شما برنخورد: ﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا﴾، شما که وقت قبلی نگرفتید. نگویید به ما برخورد و از اینجا قهر شروع بشود. ﴿هُوَ أَزْكَى لَكُمْ﴾، این ادب اجتماعی را رعایت کنید این جامعه می شود جامعه مزکی و مطهر، جامعه منظم. جامعه ای که اگر وقت قبلی نگرفت، صاحب خانه گفت من الآن فرصت ندارم، به او برنخورد. ﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ﴾، این طور نیست که در چند جای قرآن فقط کَلِّی فرمود: «بزرگیهم». در مسائل مال مشخص کرد، در مسائل سیاست مشخص کرد، در مسائل مبارزات مشخص کرد، در مسائل تنظیم وقت و ملاقاتها مشخص کرد. چه اینکه در مسائل پاکدامنی هم مشخص کرد، فرمود عفاف باعث طهارت جامعه است. در همان سوره مبارکه «نور» بعد از اینکه فرمود: ﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾، آن گاه در آیه سی همان سوره مبارکه «نور» فرمود: ﴿قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ﴾، ما یک سلسله مسائلی بین خود و خدای خودمان داریم که این مسائل برای ما و ابدیت ما سرنوشت ساز است. یک سلسله هم مسائلی با مسئولین و نظام و امثال آن داریم. اگر کسی - خدای ناکرده - گله ای از مسئولی از نظامی از جای دیگر دارد، این رابطه اش را با دین به هم نزند. خدا می گوید: ﴿وَإِذَا نَزَلَ بِخُطْبَةٍ عَلَيَّ حَبِيبٌ﴾، این روسری جایش مربوط به سر و گردن است، حالا اگر مشکلی دارد با کسی یا بد رفتاری دیده است، - معاذ الله - این را به حساب دین بیاورد و این روسری را روی چوب بگذارد این با آیه طرف است. این به خودش آسیب رسانده و می رساند. فرمود این مرزها را از هم جدا کنید، کارهای دین که رابطه بین شما و خدای شماست، آن را مقدس و محترم بشمارید، چون با او زنده هستید، با او می میرید، با او محشور می شوید،

حساب‌ها را مخلوط نکنید. ﴿فَلِّلْمُؤْمِنِينَ يُفْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ﴾، انسانیت، حیثیت و حرمت شما را حفظ می‌کند. اگر - معاذالله - مرگ پوسیدن بود، اگر قبر آخر خط بود و اگر انسان می‌مُرد، دیگر خبری نبود؛ اما این جزء لطایف قرآن کریم است که انسان مرگ را می‌میراند. این حرف زیر آسمان غیر از انبیا کسی دیگر آمده که چنین حرفی بزند؟ که ما یک دشمن داریم به نام مرگ چون از هر چه می‌ترسیم برای اینکه می‌ترسیم بمیریم. اگر از انفجار، اگر از مار، از بیماری‌های بدخیم می‌ترسیم برای اینکه پایانش مرگ است. اگر این ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾؛ [3] پیام خدا را می‌رساند که شما مرگ را می‌میرانید نه مرگ شما را، این حرف برای همیشه تازه است. نفرمود مرگ شما را می‌چشد، نفرمود: «كُلُّ نَفْسٍ يَذُوقُهَا الْمَوْتِ» فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾؛ شما هستید که مرگ را می‌میرانید، شما هستید که مرگ را می‌چشید و هضم می‌کنید، شما هستید که هستید و می‌روید به جایی که شما هستید و مرگ نیست. این برنامه‌هاست انسان این برنامه‌ها را که با کارهای دیگر مخلوط نمی‌کند. حساب ما با خدایمان همیشه باید محفوظ بماند، با دیگران مشکلی داریم آن را از راه دیگر باید حل کرد. قسمت ۳/جمعه/تسنیم

نتیجه‌گیری

اسلام دارای نظریه اجتماعی متکی بر اصالت فرد و جامعه است و این بدان معنی است که فرد علاوه بر ابعاد فردی که مکاتب لیبرال و دمکراتیک بطور افراطی آن را بیان می‌کنند بایستی به جنبه‌های اجتماعی و جامعه‌گرایی نیز توجه کند و خود را در ارتباط با جامعه مسئول و موثر بداند.